

در صفحات دیگر:

از: منصور حکمت



❖ بخش هائی از سخنان در
پلنوم دهم کمیته مرکزی

حزب کمونیست ایران- آذر ۱۳۶۶

❖ یک مصاحبه و یک یادداشت سیاسی
در باره اسرائیل

از انگلس:



چند نامه

لابلای سطرها، در باره "جنگ" حماس و اسرائیل



آنچه در سطرهای اخبار و گزارشات و نیز در تفاسیر و تفاسیر دیده میشوند، جنگ اسرائیل با «تروریست» های حماس است. اینکه جنایات وحشیانه در کشتار مردم غزه، حلقه ای در تحکیم جناح راست ناسیونالیست و بنیادگرایان «کلیمی- مسیحی» در دولت اسرائیل است. تعبیر ژورنالیسم غرب و کسانی که «واقع بین» معرفی میشوند، این است که این دولت راست سرانجام دارد اسرائیل و «یهودیان» را وارد «دوره موعود تورات» میکنند که دولت فعلی اسرائیل ابزار "اراده الهی" این رسالت خونین است.

اما بین این سطور و لابلای اخبار و گزارشات، حقایق و فکت های دیگری پنهان اند. از این نظر لازم است تشخیص داد که ریشه تبدیل مساله فلسطین، ابتدا از مساله «اعراب و اسرائیل» و سپس «اسرائیل و فلسطین» به بحران جنگی «اسرائیل حماس» کجا نهفته است؟

پس از شکست روند صلح اسلو، «آریل شارون» در سال ۲۰۰۵ تصمیم گرفت که بطور یکجانبه شهرک های غزه



را ترک کند. این اقدام شارون موجب شد که تمام جهان برای او و «حسن نظرش» کف بزنند. اما پشت آن تصمیم یک معامله و بند و بست سیاسی کثیفی فی الحال در جریان بود. «تقویت و حمایت از حماس» در مناطق تخلیه شده و تضعیف جدی «حکومت خودگردان» پیرو الفتح.

«شارل اندرلن»- خبرنگار فرانسوی- اسرائیلی که در سال ۱۹۷۳ جز نیروهای ذخیره نظامی اسرائیل بوده است، چنین مینویسد:

«آریل شارون در واقع تصمیم گرفته بود که غزه را به دست حماس بسپارد. تاکید براینکه هرگونه توافق سیاسی با سازمان اسلام گرا (حماس) غیرممکن است، بمعنای نسخ راه حل (سیاسی) «دو دولتی» بود. وقتی در سال ۱۹۹۷ حماس کنترل نظامی این منطقه را بدست گرفت، ژنرال های اسرائیلی از اهود اولمرت، نخست وزیر (وقت) درخواست کردند تا اجازه دهد که هلیکوپترهای جنگی را جهت حمایت از نیروهای «اقتدار فلسطین» (دولت خود گردان فلسطین) به این منطقه اعزام کنند. اما پاسخ منفی بود. زیرا در واقع حماس باید پیروز می گردید. این باعث کشته شدن نزدیک به ۱۵۰ نفر و صدها زخمی از نیروهای فتح گردید. اسلام گرایان هم برای اجرای سیاست خود باید ابزاری در دست داشته باشند... و در همین راستا دولت اسرائیل اجازه تأمین مالی حماس را صادر کرد. از آن مقطع بعد، هر ماه یک جت شخصی از قطر در فرودگاه بن گوریون در تل آویو به زمین می نشست و یک فرستاده قطری با چمدانهایی پر از دلار از آن پیاده می شد و با اسکورت پلیس اسرائیل به غزه میرفت و در آنجا پول را به حماس تحویل میداد... دو سال پیش این روش (ارسال) تغییر کرد، اما تأمین مالی هرگز متوقف نشد. در سال ۲۰۱۹ نتانیا هو در دیداری با فعالان لیکود توضیح داد که برای جلوگیری از تشکیل دولت فلسطینی، می بایستی اجازه داد تا به حماس کمک مالی بشود».

(غزه: پیامد غم انگیز یک کوربینی. گفتگو با شارل اندرلن - اخبار روز- برگردان: ف. دوردانی)

بنابراین، تا اینجا روشن شده است، که دلیل اصلی «غافلگیر» کردن نیروهای امنیتی اسرائیل توسط نیروهای حماس، مطلقاً «غافلگیرانه» نبوده است. تقویت «شبه نظامیان حماس» برای تشدید شکاف در صفوف نیروهای مردم فلسطین، نقشه حساب شده دولت اسرائیل از سالها پیش بوده است. در این هم نباید تردید کرد که تحرکات بعدی و یورش به؛

و بمباران غزه توسط دولت اسرائیل، چون جنگی با «نیروهای نیابتی» جمهوری اسلامی، امثال همین حماس، حزب الله لبنان و جهاد اسلامی نام گرفته است. و اگر این صفحه را در مناسبات بین المللی و بویژه دخالت و نظارت جانبدارانه آمریکا از اسرائیل قرار بدهیم، آنگاه روشن است که تضعیف جنبشهای اسلامی و اسلام سیاسی بطور مشخص، بخشهای دیگری از لابلای پنهان در بین سطرهاست.

تصور من این است که دولتهای غرب و آمریکا، بطور دقیق در جریان رابطه بین حماس و اسرائیل قرار دارند و چه بسا این بخشی از نقشه های دوایر امنیتی کشورهای مربوطه و اسرائیل باشد. این جنگ گرچه به قیمت قربانی شدن شماری زیاد از شهروندان اسرائیل و فلسطین ادامه یابد، اما نتیجه آن در واقع تصمیم به نابودی جریان حماس است که خود دولت اسرائیل قبلاً تصمیم گرفته بود، با حمایت مالی در واقع کنترل کامل آن را در اختیار بگیرد.

از این نظر برای دو حالت احتمالی در مساله فلسطین، یکی تشکیل دولت مستقل فلسطین در کنار اسرائیل و دیگری «یک دولت واحد» زیر سیطره اسرائیل و با رعایت «حق برابر شهروندی»، به نظر میرسد که اسرائیل و غرب، بویژه آمریکا، اکنون به راه دوم متمایل اند. نگفته پیدا است که جهت گیری در این باصطلاح راه حل، اسلام سیاسی و جنبش های اسلامی، یا کلا فلسفه وجودی شان را از دست میدهند و یا به نیروهای خنثی و بی تاثیر تبدیل خواهند شد.

پیش بینی سیر حوادث ساده نیست، چه، تصور اینکه با این صحنه های جنایت و کشتار توسط نیروهای اسرائیل و حمایت جانبدارانه دولت آمریکا و دیگر سران غرب، مردم فلسطین و «جهان متمدن»، به استقبال «حق برابر شهروندی» تحت سیطره چنین ماشین کشتار جمعی و نسل کشی و امحاء کامل بروند، ساده نیست.

در این شرایط، ما شاهد تظاهرات و راهپیمایی های وسیع در آمریکا، انگلستان، ایتالیا، استرالیا، فرانسه، کوالالامپور، ترکیه و... بودیم. در میان هزاران نفر که روز شنبه در نیویورک، شیکاگو و واشنگتن راهپیمایی کردند، راهپیمایی هایی که اعضای «جامعه یهودی آمریکا» نیز در آن حضور داشتند. اهمیت شرکت اعضای «جامعه یهودی آمریکا»، در گفته های یکی از شهروندان جامعه مربوطه در نیویورک و در نزدیکی کاخ سفید این بود که او

گفت:

در کنار مردم ایران قرار بگیرند. برعکس توهمات پشت همه توطئه چینی های پشت «جنگ حماس و اسرائیل»، تعرض لجام گسیخته دولت اسرائیل به مردم غزه و کشتار بیرحمانه آنان و قربانی کردن شهروندان در تیررس موشک پرانی های «نیروهای نیابتی» جمهوری اسلامی، به داد اسلام سیاسی رسید. آنهم درست در لحظاتی که ریشه مرگ در اثر مبارزات و مقاومت مدنی مردم ایران، سرتاپای کل جنبش های اسلامی و در راس آنها اسلام سیاسی در قدرت را فراگرفته بود. جای تردید است اگر چنین دسیسه و توطئه هائی دقیقاً برای کمک به بقاء اسلام سیاسی در قدرت، چیده نشده باشند.

اما ورای این معاملات مرموز و پیچیده، نه به حکم قانون سیر تکامل تاریخ، که به دلیل مکانیسم های اجتماعی در جامعه ایران، قدر مسلم این است که اسلام سیاسی، بویژه در دوره افول آن، در مساله فلسطین نیز سیر رو به زوال را طی خواهد کرد و مبارزه مردم ایران همراه با همراهی جهان متمدن از سکتة ناشی از این توطئه ها و سناریوهای مرموز و پنهان از افکار عمومی، سالم عبور خواهد کرد.



این مناظر، میدان را برای عرض اندام نیروهای پیشرو و متمدن و سکولار، در جنبش فلسطین و در میان مردم اسرائیل، علیه ارتجاع فالاترئیسیم و فاناتیسم یهودی گری سیاسی و اسلام سیاسی، هر دو، چه در اروپا و آمریکا، و در سراسر جهان فراهم میکند. جهان متمدن و بشریت قرن چاره ای ندارند که در حفظ میراث ها و دستاوردهای برابری طلبانه و سوسیالیستی، این ارکان های دولتی ارتجاع مذهبی و زرادخانه به خون کشیدن آزادیخواهی و حقوق مدنی شهروندان در سراسر جهان ما را در هم بشکنند.

۲۹ اکتبر ۲۰۲۳

ایرج فرزاد

« من به عنوان یک یهودی تأیید می کنم که این اسرائیل نماینده من نیست. بسیاری از ما با این سیاست ها و این نسل کشی موافق نیستیم.»

بسیار روشن است که راه حل دوم، یعنی محروم کردن مردم فلسطین از حق تعیین سرنوشت خویش و رضایت به زندگی تحت حکومت فاشیسم مذهبی، هرچند آمیخته با موهومات حقوق بشری، در میان خود شهروندان اسرائیلی، نفوذ کلام ندارد. با اینحال، دولت راست افراطی اسرائیل، در یک بند و بست پنهان و مرموز با حماس، زندگی و جان هزاران نفر از مردم غزه و ساکنان شهرهای اسرائیل را چون موشهای آزمایشگاه در راه آزمایش این سناریو از پیش محکوم به شکست، با بیرحمی و خونسردی ویژه فاشیستها، سلاخی کرده و به جنایات ادامه میدهد.

سیاست های دولتهای غرب و بویژه آمریکا در این رابطه نیز سرشار از توطئه و دسیسه است. اینها در واقع با همکاری مستقیم دولت ارتجاعی و دست راستی اسرائیل، راه «غیر مستقیمی» را در پوشش ظاهری مقابله با جنبش های اسلامی و در راس آنها، رژیم جمهوری اسلامی، در پیش گرفته اند. میدانند که با تجاری که آمریکا در عراق، از زمان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ تا زیر و رو کردن کل شیرازه مدنی جامعه عراق در دوره های بوش پدر و پسر، در افغانستان و تسلیم به حکومت طالبان و ناکامی در سوریه و... دارند، از توان کنترل اوضاع پس از رودر رونی نظامی با جمهوری اسلامی بر نخواهند آمد. راه «تضعیف» رژیم جمهوری اسلامی را در یک معامله و بند و بسط کثیف با حماس یافته اند. و چه باک، اگر نتیجه این ناتوانی و وضعیت رو به افول «عظمت» و مقام ژاندارمی آمریکا را با قربانی کردن جان شهروندان اسرائیلی و بمباران وحشیانه مردم عادی نوار غزه، جبران و پنهان کنند.

بدون چنین توطئه ها و معاملات پشت پرده، راه تضعیف رژیم اسلامی و اسلام سیاسی در قدرت، آشکار و مستقیم در دسترس بود. مردم ایران به گفته سران رژیم اسلامی در مبارزات سالیان و بویژه طی یک سال اخیر، «بزرگترین بحران بقاء» را در طول دوران حاکمیت اسلام سیاسی آفریدند.

راه مستقیم، انسانی و «حقوق بشری» نیز، این بود که به جای برجام و سازشهای زیر جلگی با رژیم اسلامی،

بخشهایی از سخنان منصور حکمت در پلنوم ۱۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- آذر ۱۳۶۶

"ترند کمونیسم کارگری- ۱"

بحثی که من دارم بیشتر یکنوع جمعبندی از وضعیت حزب است و میخواهم حزب و "کمونیسم کارگری" که یکسال گذشته مطرح شده در یک پرسپیکتیوی بهم ربط بدهم و راجع به آن یکمقدار صحبت کنم. فکر میکنم لااقل این امکان را میدهد که مجموعه مسائل متفرقه ای که ما اینجا و آنجا گفتیم یا مجموعه تلاشهایی که کردیم زیر یک چتر دورنمای واحدی بیاورم. لااقل به سهم خودم تلاش کرده باشم و بگویم؛ این مسأله کجای تصویر عمومی حرکت ما باید قرار بگیرد، چه اهمیتی پیدا میکند و کجا برای ما مطرح میشود؟ و با این ترتیب به سهم خودم این تصویر را بدهم از آنجائیکه حزب ایستاده و به آنجائیکه حزب باید برود. و در عرصه های مختلف به هر کدام از معضلاتش اشاراتی بکنم. راجع به اینکه حزب کمونیست چطور پیدا شده خیلی صحبت کردیم.

روی خود متن مصاحبه هانی که بعد از کنگره ۲ با نشریه کمونیست کردم، آنجا یکمقدار نظر خودم را راجع باین توضیح دادم که چطور حزب کمونیست یکنوع تبلور عناصر جدید و مؤلفه های جدیدی در چپ ایران است که به هر حال خودش را بتدریج بصورت یک تشکیلات مجزا را نشان داده و انعکاس یکنوع رادیکالیزه شدن چپ ایران است، انعکاس درجه ای روآوری به طبقه کارگر است، انعکاس درجه ای تدقیق تنوریک است؟ و غیره

آنجا صحبت کردم که اگر این حزب نتواند این حرکت را تا انتها ببرد، تا جائیکه پایگاه اجتماعی خودش را، این پایگاه اجتماعی منظورم فقط نفوذ اجتماعی اش نیست، پایه اجتماعی تفکرش، پایه اجتماعی سیاست ریزی خودش و پایه اجتماعی سیاست ریزی خودش و پایه اجتماعی که هر روزه در پراتیک هر روزه اش، این را از خورده بورژوازی بطور قطعی از خورده بورژوازی به طبقه کارگر منتقل نکند، که این شاخصهائی دارد بنظرم. اگر نتواند این کار را بکند در تحلیل نهائی یک «حزب خوب چپ رادیکال» بوده در یک دوره معین. ولی به آن سنوال اصلی کمونیسم امروز نتوانسته پاسخ بدهد. و آن این است که چرا کمونیسم یک پدیده غیر کارگری شده است؟ چرا کمونیسم نسبت به اوضاع سیاسی انقلابی کم تأثیر شده است؟ چرا دچار بحران است؟ چرا بطور عمومی در تفوق با رویزیونیسم هستیم؟ و غیره.

نتوانسته آن شکافی را که با جنبش کمونیستی بوجود آمده، که من آنجا بصورت شکاف بین کمونیستی واقعا موجود با طبقه اجتماعی که این کمونیسم به آن مربوط است از یکطرف؛ و از طرف دیگر با تنوری انقلابی که این کمونیست میبایست از آن ناشی شود، توضیح دادم. چرا نتوانستیم از این شکاف عبور کنیم؟ اگر نتواند از سوسیالیسم خرده بورژوایی، یک گذار جدی، به کمونیسم کارگری بکند. من اینجا میخواهم یک مقداری در این مورد توضیح بدهم.

اگر ما بخواهیم خوشبین باشیم و حزب را با آنچه میگوییم قضاوت کنیم بنظرم اینطور میشود مشخصات حزب کمونیست ایران را تعریف کرد:

اول اینکه حزبی است در تلاش برای تحکیم کمونیسم کارگری و این دو معنی اساسی دارد: یکی کمونیسم بمثابة یک پدیده کارگری در تفکر و تعلقش؛ و دیگری کمونیسم بمثابة یک واقعیت اجتماعی، یعنی یک حزب کمونیست کارگران باشد، واقعا کمونیسم یک حرکت کارگری باشد، حرکت آچار بدستها باشد، بقول اهالی انقلاب بلشویکی. کسهائیکه از پشت ابزار کار آمده اند. نه کسهائیکه کلا به پرولتاریا یک مفهوم فلسفی دادند، از کارگر بودنش انتزاع کردند و تبدیلیش کردند به ناجی عصر حاضر، حالا این دیگر مهم نیست کی؟ هر آدمی با هر پیکری میتواند برود توی آن پرولتاریا! باین اعتبار که به این روش اعتقاد دارد.

بحث ما اینجا این است که پرولتاریا به همان معنی مادی روزمره ای که در اقتصاد از آن حرف میزنیم و ارزش اضافه تولید میکند، جنبش کمونیستی؛ جنبش کمونیستی یک جنبش این پرولتاریا باشد، این یک حرکت اجتماعی است. در تعقل و تفکرش هم باید کمونیسم تعبیر و تفسیری باشد از منافع این پرولتاریای واقعی. و مثالهای زیادی میشود زد راجع باینکه چرا اینطور نیست.

برای مثال در دستگاه فکری کمونیسم واقعا موجود امروزی، همیشه طبقه کارگر نسبت به کمونیسم بعنوان "شخص ثالث" ظاهر میشود، حتی در رادیکالترین آن.

اگر شما به تنوری پیوند نگاه کنید؛ کمونیسم در این دیدگاه قبلا و جدا از طبقه کارگر و گرایشاتش وجود دارد و حتی یک پروسه ای باید به یک عامل خارجی خودش پیوند بخورد! یعنی لحظاتی در تاریخ است که میشود از کمونیسم حرف زد قبل از اینکه این هنوز حرکت کارگری باشد.

به این ترتیب، این حتی تا حدی تنوریزه شده است. حتی وقتی به تنوری پیوند انتقاد میکنیم، انتقادی که ما روی تنوری پیوند کردیم، عملا این را دوباره با خودش حمل میکند. یعنی اگر ما بخواهیم کمونیستهای راسخی باشیم و لنیست باشیم و غیره، حزمان را میسازیم. من با این حکم مخالفی ندارم کاملا درست است یعنی هنوز این گره اساسی را روشن نکرد که باز هم در این تعبیر هم، به اعتبار روشن بینی تنوریک وقتی به آن نگاه میکنید بافتش کارگری نیست. میخواهم بگویم حتی در تبیین تنوریک رابطه خودش با طبقه کارگر بارها و بارها طبقه کارگر بصورت شخص ثالث ظاهر میشود. بطور مثال مقدار ادبیاتی که این کمونیست باید بنویسد؛ چطور به زبان کارگران حرف بزنید!

هیچ جریان اتحادیه ای تابحال مجبور نشده یک چنین جزوه ای بیرون بدهد که؛ ما باید بزبان کارگران حرف بزنیم! برای اینکه جریان اتحادیه ای بزبان کارگران تشکیل میشود و به زبان کارگران شکل میگیرد.

کمونیسم بنظرم بخاطر تجدید نظرطلبی (رویزیونیسم)، ولی در عین حال شاید بخاطر اینکه یک دیدگاه فلسفی عمیقی

منافع خودش را داد زدن. ولی به هر حال واقعیتش این است که، کاری که حزب ما می‌خواهد بکند این باشد که وقتی صحنه سیاسی ایران را در پنج سال - ده سال دیگر دارند می‌چینند، اینطور نباشد که بین ارتجاع و رفرم دعوا است و کارگران بعنوان نیروی که انقلاب می‌خواهند دارند روی رفرمیستها فشار می‌آورند که یک چیز بهتری به کرسی بنشانند، بلکه واقعا دعوی بین انقلاب و ضد انقلاب باشد دیگر.

و پیروزی انقلاب بمعنی پیروزی اهداف انقلابی با روشهای انقلابی، دگرگونیهای انقلابی در جامعه باشد دیگر. این فقط با حالاتی مختلف است که طبقه کارگر خودش، با حزب خودش و اصلاً روی سیاست خودش به میدان آمده باشد. نه اینکه با «شاه برود» به میدان آمده باشد! حالا که شاه رفت، این سنوال باز بماند که: «چه چیزی باید جای آن بنشیند.»! «خود طبقه کارگر با «شاه باید برود و حکومت باید دست کارگرها باشد»، آتموقع هم میتوانست در میدان باشد، البته اگر کمونیسم کارگری یک واقعیت جریان میبود.

بنابراین یک تفاوت اساسی ما است، ما نمیخواهیم جوامع یک سیر پلکانی را طی کند، از یک رفرم کمتر به یک رفرم کمی بیشتر. یکجانی این پروسه باید قطع شود. بالاخره بخواهید یا نخواهید جامعه اینطوری راه می‌رود، اصلاً تمام تاریخ جوامع اینطوری بوده‌است. حالا فاشیسم یک دوره می‌آید و این روند را بهم می‌زند ولی بارها در کشورهای مختلف می‌آید.

می‌زند. ولی سیر پلکانی است که در جوامع سرمایه داری دارد اصلاحات می‌شود و افراد بشر، از آن آدمهایی که قرار بود از سن ۸ سالگی، روزی ۱۶ ساعت، در معادن تاریک کار بکنند تبدیل شدند به یک کسهانیکه میتواند ۳۵ ساعت در هفته، در بعضی کشورها، کار بکنند. این دارد اتفاق می‌افتد، اصلاً نتیجه تبعی وجود طبقات است. ولی آنچه‌ای که ما می‌خواهیم راه نجات بشر در این نیست، ما می‌خواهیم اینجا قطع شود و همان سیستم بورژوازی موجود در تقابل با یک آلترناتیو دگرگون کننده ای قرار بگیرد، نه یک پله بهتر از خودش، این یعنی طبقه کارگر بعنوان یک طبقه مستقل در میدان. تاریخ ایران را هم که نگاه میکنید این حالت وجود نداشته و حتی تا همین امروز هم به سختی وجود دارد.

نکته دیگری که باز تلاشهای ما را معنی میکند و در واقع انرژی مان را تقسیم میکنیم و روی آن نیرو می‌گذاریم بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی بر طبق آن استراتژی که داریم، طبق برنامه ای که دادیم. مسأله سرنگونی یک رژیم معین در یک کشور معین یکی از مشخصه های فعالیت ما است، یعنی بدون این میشود گفت آنها را دیگر روی هوا میماند.

به هر حال ما یک جریان درگیر مبارزه سیاسی - نظامی در ایران هستیم.

این را بیشتر توضیح میدهم چون یک برنامه داریم و بارها روی خط مشی تاکتیکی صحبت کردیم. ولی به معضلات این در ایندوره برمیگردم، به مسأله سرنگونی و معضلاتی که در امروز برایمان مطرح است، به مسأله قدرت سیاسی در ایران و در همین رابطه مشخصاً با جمهوری اسلامی.

پشتش است، یک تعبیر علمی پشتش است، اجازه داده اینطور نباشد. حال اینکه تمام فلسفه وجودی این قضیه میبایست این باشد که؛ آن مبارزه اجتماعی را با این تعبیر علمی تقویت کند و بگذار سر جای خودش در جامعه. الان بنظر می‌آید تعبیر علمی اش نمایندگان خودش را دارند، تعبیر اجتماعی جای دیگری کار خودش را میکند.

به هر حال اولین مشخصه حزب ما باید این باشد بنظرم، که اگر امروز می‌خواهد تفاوت خودش را با دیگران بداند؛ باید این گذار را بکند. گذار از کمونیسم طبقات دیگر، از سوسیالیسم طبقات کارگر به یک کمونیست کارگری. نه فقط در نفوذش، تعداد اعضایش و یا اینکه اعلامیه اش را کجا پخش میکنند بلکه در اینکه افقش، نگرشش، تعقلش نسبت بخودش و خود بخودیش که کارگری است. این به نظرم کاری است که ما نکردیم. ولی اگر بخواهیم یک جریانی که بخواهیم روی یک جریانی این اسم را بگذاریم، که می‌خواهد این کار را بکند و از آن حرف می‌زند، به هر حال حزب ما است. به نظرم باید یکی از جوهری باشد که آگاهانه وارد تعریف حزب کمونیست از خودش باشد.

یعنی فعال ما باید بتواند راجع به حزب اینطوری حرف بزند که؛ هدف ما بلند کردن مرکز ثقل کمونیسم واقعا موجود و گذاشتنش روی طبقه کارگر است، آنطوری که باید قاعدتا باشد.

دومین مشخصه ای که ما میتوانیم تلاشهای ما را با آن دسته بندی کنیم، دومین جدولی که میتوانیم برای اینها بکشیم، این است که ما می‌خواهیم طبقه کارگر به یک آلترناتیو متشکلی در مبارزه بر سر قدرت سیاسی تبدیل شود. این را باز بابررسی از اوضاع ساسی - بین المللی میشود دید. چقدر تاریخ یا جوامع را کارگران و احزاب کارگری تعیین میکنند؟ تا چه حد کارگر، به همان معنی انسانی - مادی که گفتیم، از پشت نیمکت کارگاه می‌آید، آن کارگر تا چه حد، در هیئت خودش بعنوان کارگر در سیاست دخالت میکند، و تا چه حد بعنوان نیروی کمکی احزاب و طبقات دیگر؟

در هر کشوری که نگاه میکنید همیشه مسائل و معضلاتی هست، صف بندیهای هست که نیروی کارگران دارد مایه تقویت یک جریاناتی میشود که آن همیشه به قدری نزدیکتر از طبقه کارگر است. جناح چپ بورژوازی است، سوسیال دمکراسی است، خلق گرانی است.

همیشه یک جریانی در اجتماع هست که آن طرف مسأله قدرت سیاسی از بورژوازی است، که بر سر کار است، سعی میکند بگیرد. و طبقه کارگر با این انتخاب مواجه است که؛ بروم پشت این یا نروم پشت آن، و میرود پشت آن.

همیشه هم میرود پشت آن، برای اینکه شاید این نزدیکترین حالتی است که یک پیشروی میتواند برایش وجود داشته باشد. بحث ما این است که طبقه کارگر بعنوان طبقه کارگر، با همه آلترناتیوهای خودش، یک نیروی واقعی اجتماعی باشد که داعیه قدرت دارد، متشکل است و آلترناتیو دارد.

معنی این را بعداً می‌گویم که معضلات اینطور شدن چقدر ربط پیدا میکند به آلترناتیو "همه چیز را داشتن"، و نه فقط

در تمام مقاطع توسط طبقات و اقشار دیگر نوشتند. تاریخ انقلاب روسیه را آنطوری نوشتند، تاریخ جنگ داخلی اسپانیا را بالاخره از روی فیلترهانی نوشتند. تاریخ تفرقه ها و انشعابات را آنطوری نوشتند، تاریخ مبارزات اقتصاد را از ایده یکی نوشتند. وقتی نگاه میکنید، واضح است مجموع اینها بالاخره یک تصویر عمومی از آن تاریخ بدست میدهد ولی هنوز انتقاد مورخ را توضیح نمیدهد که مورخ کی است؟ مورخ به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارد؟

آنچیزیکه در بحث شوروی است و ر. امیر(حمید تقوانی) اشاره کرد، بنظرم مسأله شوروی از آنجا حائز اهمیت است که این محور اساسی پیدا کردن یک خود آگاهی کمونیستی در عصر ما است. برای اینکه آن کمونیسمی است که پیروز شده و نئین همراهش بوده، و به آن نتیجه رسیده است. اگر کسی بخواهد بگوید؛ "کمونیسم میتواند پیروز شود"، باید تکلیف این تجربه را روشن بکند و بگوید چه چیزش را قبول دارد و چه چیزش را قبول ندارد و تمام درسهای تئوریک و تاکتیکی - تشکیلاتی که این تجربه یا خودش بد آموزیها و آموزشهای است که بیار آورده.

تکلیف این را باید روشن کند کدام آن را قبول دارد و کدام آن را قبول ندارد، چرا این تجربه به اینصورت پیش رفت؟ بنابراین یک نگرش تاریخی روی شوروی لازم است.

یک نگرش دیگر روی تاریخ جنبش خودبخودی طبقه است. خیلی راحت همه اتحادیه ها و سندیکاها را پذیرفتیم، یا لاقلاً آن تاریخی که به ما میدهند اینطور دسته بندی میکنند؛ اتحادیه ها و سندیکاها، اینها تشکلهای اقتصادی طبقه است و غیره. بنظرم اگر بروید این تاریخ نگاه بکنید، می بینید که در هر دوره ای، در هر مقطعی، کنار هر اتحادیه ای که وجود داشته است، کمونیستهای بودند که میگفتند؛ از این بهتر میشود طبقه را از نظر اقتصادی سازمان داد یا حتی اشکال دیگری را پیشنهاد میکردند. یا حتی همان اتحادیه را پیشنهاد میکردند اما مضمون اقتصادی دیگری را برایش پیشنهاد میکردند. ولی جنبش کمونیستی امروز فعلاً به مقوله اتحادیه ای فکر میکند که از تعبیرات طبقات دیگر گذشته و آن تعبیر جزء لغت شناسی این چپ است، راجع به تعریف از خودش و رابطه اش با جنبش کارگری.

بنابرای یک نگرش تاریخی به این موارد لازم است، همینطور به لحظات تاریخی، پیدایش فاشیسم در اروپا، پیدایش مدجد مذهب، پا گرفتن مذهب در بلوک شرق، رهائی آفریقا. بالاخره قرار است همه به عبدالناصر بچشم خوب نگاه کنند؟ به نظرم طبقه کارگر به عبدالناصر بچشم خوبی نگاه نمیکند، نباید نگاه کند، نماینده سیاسی بورژوازی است در عصر امپریالیسم و عصر انقلابات پرولتاری یعنی در آلترناتیو قدرت طبقه کارگر آنجا است.

فقط آلترناتیو قدرت امپریالیسم و کلونیالیسم نیست که! یا مصدق، یا تمام رهبران شمال آفریقا، زامبیا و تانزانیا و آنگولا و امثالهم.

بالاخره نگرش مستقل طبقه کارگری باید جای تاریخی

و بالاخره چهارمین مؤلفه ای که تلاشهای مان میتواند با آن تعریف شود دامن زدن به یک ترند بین المللی همفکر با خودمان و هم عمل با خودمان است. حالا ممکن است بگویند؛ این کار را نمیکنیم! ولی باشد، حزب کمونیست اگر بخواهد این تصویر همه جانبه ای از خودش بخودش بدهد تا بفهمد کجایش سوراخ و حفره ای دارد، یکی این است که واقعاً حیات و مامت ما به این ربط دارد که چقدر بتوانیم با بخشهای دیگر طبقه کارگر بین المللی به همین ترتیب پیوندی برقرار کنیم. این معنی اش این است چطور احزابی مثل خود ما، گروهبندی های کمونیستی مثل ما میتوانند در کشورهای دیگری شکل بگیرند. این هم یک عرصه مهم است. وقتی این عرصه ها را رویهم بگذارید، بنظرم چهار تا کار متفرقه ای که بطور تصادفی بدست آوردیم نیست، اینها جزئی از یک نگرش یکپارچه است، از یک درکی نسبت به اساس مبارزه طبقاتی است. مبارزه سیاسی و مبارزه انقلابی یک مبارزه طبقاتی است و اهداف این مبارزه طبقاتی کسب قدرت سیاسی و شرایط اجتماعی جهانی کسب قدرت سیاسی و پیروزی این مبارزه طبقاتی است. همه اینها یک تصویر مارکسیستی از کاری است که یک کمونیست باید بکند.

ولی حزب ما بطور مشخص میتواند بنظرم این تفکیکها را در فعالیتی که دارد میکند بوجود آورد. آن کاری که من الان میخواهم بگویم؛ در شرایط امروز ما کدام خشت را باید روی کدام خشت بگذاریم؟ کدام موانع را باید از سر راه برداریم؟ در رابطه با هر کدام این روندها چکار بکنیم؟ من اشاراتی به اینها میکنم.

این را هم بگویم؛ بنظرمن این لغت کمونیسم کارگری را هی بکار میبرم، این یعنی چه؟ و اگر یک حزبی روی خط کمونیسم کارگری باشد، الان از این جلسات بلند شد و رفت بیرون چکار میکند و مشغول چه فعالیتی میشود؟

برای اینکه کمک کنم این حزب واقعاً فعالیتش را در دستور خودش بگذارد، پایه های نگرشش به جامعه بیرون خودش آنچیزهایی است که گفتم. شرایط مشخصی که امروز با آن روبرو است، در رابطه بامسأله کمونیسم کارگری بعنوان یک نگرش، بعنوان یک خودآگاهی و بعنوان یک بازخوانی انقلاب پرولتاری ما احتیاج داریم در مارکسیسم مارکس، انگلس و نئین یک دستکاری - یک بازیابی بکنیم. با آنچیزی که من از مارکسیسم آموختم، از منابع بعد از مارکس، انگلس و نئین یا به عنوان چیزیکه در عملکرد احزاب چپ می بینیم، یا بعنوان قطب هائی که روسها روی آن ساختند از زمین تا آسمان با هم فرق دارند.

به نظرم برای بازیابی آن، نه فقط به عنوان یک امر اشراقی بفهمیم که؛ "بله ما مارکسیست!"، بلکه به عنوان تبدیل کردن آن به یک نگرش بیان شده، استدلال شده در سطح جامعه که بتواند دیگران را حول خودش جمع بکند. به نظرم این احتیاج دارد اولاً به یک بازخوانی و باز بینی جنبش کمونیستی، تاریخ جنبش کارگری. این تاریخ را برای ما نوشتند و در مقاطع مختلف توسط طبقات دیگر نوشتند. تاریخ روسیه را آنطور نوشتند و.....

الان هیچ جا نیست که کسی بگوید سوسیالیسم و فوراً نگوید؛ مالکیت دولتی! بعد اصلاً صحبتی نمیکنند که لغو کار مزدی در میان باشد. طوری که وقتی میخواهید بگویند: سوسیالیسم الغاء کار مزدی است، مجبور بشوید در حزب خودت پانزده سمینار بحث کنید که بابا! سوسیالیسم الغاء کار مزدی است. اصلاً انقلاب سوسیالیستی انقلابی بر سر لغو کار مزدی است. اگر بتوانیم حرفی از پیروزی انقلاب سوسیالیستی بزنیم، یعنی توانسته کار مزدی را لغو کند و مالکیت اشتراکی را برقرار بکند. اگر میخواهید شکست این را بحث کنید، بیانید به من توضیح بدهید که چرا نتوانست کار مزدی را لغو بکند و مالکیت اشتراکی برقرار کند؟

میخواهم بگویم این دیدگاه اینقدر عقب است که اگر بخواید، حتی در تعبیر و تفسیر تئوری مارکسیسم، از سوسیالیسم مارکس حرکت بکند باید بنشیند و روی این ابتدائیات بحث بکنیم. به نظرم میتواند در دراز مدت مجاب بکند. ولی این کمونیسم کارگری در این زمینه ها احتیاج به کار دارد.

و بالاخره تحلیل مشخص، الان کارهای مشخص زیاد است. نیکاراگوئه است، آفریقای جنوبی است، مسأله زن است، اتحادیه های کارگری است، رابطه انقلاب و رفرم است، خلع سلاح اتمی است. کمونیسم کارگری هم اگر بخواید سری توی جنبش چپ در بیاورد، باید حرف مستقل خودش را داشته باشد و بتواند به اینها نشان بدهد که از یک نگرش متمایزی بیرون میآید. اینها را قبلاً خیلی جاها بحث کردیم.

ان عصری که به نظرم در حزب ما میگوید؛ طرف عقل دارد، من میگویم آنجا است که میگویم رفیق ما کمونیسم کارگری را هضم کرده است.

وقتی کمیته حزب ما میفهمد که هیچ اقدام سیاسی ما نمیتواند وارونه تاریخ به نظر بیاید، طوری که اول آنقدر ریق مردم را در بیاورید و شکنجه بدهید و به گرسنگی بیاندازید، تا سوسیالیسم را بفهمند، برعکس این راه درست رهائی شان است!

من میگویم وقتی رفیق ما خیلی ساده میگوید؛ نشد، ما انقلاب کردیم وضع مردم همان روز اول بهتر شود، دارد به یکی از مؤلفه های خودآگاهی کمونیسم کارگری متوسل میشود، وقتی راجع باین حرف میزند.

میخواهم بگویم خیلی از این مؤلفه ها دارد توی ما عمل میکند بخاطر انتقادهایی که به دیدگاه های دیگر کردیم. وقتی پرنسیب های دیگری مطرح میشود، پرنسیبهایی که در آن همیشه آگاه کردن طبقه کارگر علیه هر منفعت دیگری پیشی میگیرد، وقتی متکی کردن طبقه کارگر به منافع خودش پیشی میگیرد، به هر منفعتی حتی منفعت سازمانی.

وقتی ما پلیتیک زدن را در عرصه مبارزه طبقاتی رد میکنیم، اینها همه خصوصیات پایه ای مارکسیسم است. که امروز هر کسی بخواید به آن دست ببرد و سیستم آن را بیرون بکشد، کمونیسم یک طبقه ای است که چیزی ندارد که از این روشهای خرده بورژوازی بدست بیاورد، در مارکسیسم.

میخواهم بگویم واقعاً چیز کمی نیست. ولی تحلیل مشخص

اینها را روشن کند، جای تاریخی این وقایع مثل مبارزه ضد کلونیالیستی، مبارزه ضد استعماری - ضد امپریالیستی ملل را روشن کنند. بنظرم در آن چهار چوب یک روایت تاریخی بدست بدهد و دادن این روایت تاریخی که شما بگویند؛ "من اینطوری فکر میکنم"، ضروری است. برای اینکه مارکسیسم خودش بدون اینکه برگردد و به جهان معاصر خودش و حتی به جهان گذشته خودش را اینطوری تفسیر کند، این هنوز پا نگرفته است.

بخش دیگری از این خودآگاهی کمونیسم کارگری باز کردن مجدد تئوری مارکسیسم است به نظرم. از فلسفه اش تا اقتصادش تا تعابیر سیاسی اش، وقتی نگاه میکنید، دستکاری شده و کج و معوج شده است.

جای ماتریالیسم دیالکتیک را میدانیم که چه نشانند، دترمینیسم تکنولوژیک نشانند. از طرف دیگر، هرچه به سمت شرق میرویم، عرفان نشانند. و هیچ جا ماتریالیسم پراتیک، که در ایدئولوژی آلمانی مترادف کمونیسم به کار میبرد، هیچ جا این معنا نمیشود که ماتریالیسم دیالکتیک - ماتریالیسم پراتیک است. نه به اشراق و مذهب جدیدی تحت نام مارکسیسم، که تحت نام مارکسیسم در خیلی جاها اشاعه پیدا کرده، ربط دارد و نه به آن تکنولوژی که همه چیز را جلو میبرد، نیروهای مولده همه چیز را سر و سامان میدهد، که از رویزیونیسم روسی بیرون زد.

یک نوع ماتریالیسمی است که اجازه میدهد بشر آگاه بخصوص طبقه کارگر آگاه در حیات خودش دخالت بکند و در عین حال ماتریالیسمی است که در آن شرایطی که در آن دخالت صورت میگیرد بدرستی شناخته شود. این را باید رفت و روی آن کار کرد - من نمیگویم که باید رفت روی فلسفه کار کرد - میگویم ما باید روی متدولوژی جنبش کمونیستی فعلی مرزبندی داشته باشیم که روشن باشد کسیکه می آید و عضو حزب کمونیست میشود یکطور دیگری بار آمده است، این آدم راجع به جامعه طور دیگری فکر میکند، دامنه اقتدار خودش و طبقه خودش را طور دیگری محک میزند.

تئوری دولت یک نمونه است. تئوری سوسیالیسم چه اساساً؟ مثل روز روشن است، آنچیزی که به خورد ۹۹٪ مردم جهان از تئوری سوسیالیسم داده شده است، "سرمایه داری دولتی" است دیگر.

اگر کمونیسم کارگری آینده ای دارد یکی از طرق داشتن آینده این است که بتواند "سرمایه داری دولتی" را جارو بزند و کنار بزند، راجع به آن بنویسد. بابا! نه اینکه این سوسیالیسم نیست، بلکه به این دلایل اصلاً این "کمونیسم کارگری است، درست است، به این دلایل که یک زمانی مارکسیستها میگفتند؛ نباید برای جوامع الگو داد، برای اینکه الگو سازی کار ما نیست، تاریخ زنده الگوهایش را بدست میدهد. ولی وقتی برای جوامع الگو دادند، دیگر باید رفت سراغ الگویی که دادند و نقد کرد و گفت چگونه و چطوری با تعبیر از پیشی ذهنی یک مارکسیست راجع به آن جهت هائیکه جامعه باید بسمت آن برود، خوانائی ندارد.

بی مشکلی خودش را تنوریزه میکند و از آن فلسفه بیرون میدهد. می‌خواهم بگویم وقتی دارید با یک قشری به اسم خورده بورژوازی کار میکنید حتی مفهوم عضوگیری تان با توجه به آن قشر پرورش پیدا میکند و دریافت میشود.

ما می‌خواهیم کارکرد مان، درک تشکیلاتی و فعالیت روزمره مان با وجود اجتماعی طبقه کارگر متناسب. و بنظرم گامهای بزرگی در این زمینه برداشتیم. این یکی از آن عرصه هائی است که ما واقعاً کار کردیم. ببینید جنبش کمونیستی مفهوم رهبر عملی نداشت، کارگر پیشرو داشت. و کارگر پیشرو را تعبیر میکرد به عنوان کسیکه حرف سازمان را قبول دارد. مفهوم رهبر عملی را ما آوردیم در جنبش کمونیستی.

مفهوم کارگر آژیتاتور کارگری را ما آوردیم در جنبش کمونیستی و همه دارند می‌فهمند عجب عنصر خوبی است. انگار یک عنصر شیمیائی کشف شده یا بفهمند یکچیزهائی از این عنصر جدید تشکیل شده که طرف میتواند با آن کار بکند، شروع میکنند از آن استفاده کردن. این یک دستاورد مهم بود برای اینکه رهبر عملی کاتال ورود به بحث کارگری شدن است.

حوزه های زیست و کار و کار در محیط زیست و کار طبقه و سازماندهی خود طبقه در محیط زیست و کار خودش یک دستاورد مهمی بود در این زمینه.

بعثتهائی که امروز در کمیته شهر ما راجع به عضویت در جریان است (لااقل در جریان است و در دستور است و فکر کنم به آن رسیده باشیم الان) مربوط باین مسأله است. بحث اساسنامه ما مربوط به این مسأله است. و به نظر من این یکی از آن عرصه هائی است که حزب کمونیست مستقل از شدت و سطح فعالیتش خوب کار کرده و توانسته پیش برود، گامهای بیشتری میشود برداشت بنظرم. ما خودمان اینکه زبان ما را چکار بکنیم، چطوری تنوری را توی طبقه کارگر ببریم؟ خیلی حرف زدیم، این یکی از آنچه هائی است که باید ادامه داد.

باید کاری کرد که مبارزه بطور حزبی با طبقه کارگر، شکل آسانی باشد. من میدانیم که خورده بورژوازی رادیکال میگوید؛ آخه مبارزه خونین است و هر کسی آماده نیست. ولی کی گفته مبارزه حزبی همیشه تکه خونین آن باشد؟!

چطور اعتصاب نمیتواند جزئی از تجربه مبارزه حزبی باشد؟ جاهای دیگر بوده است. من میدانم اگر بخواهیم آن درک را بگذاریم و بعد این جمله را بگوئیم بی سر و ته میشود. ولی وقتی روی درک کمونیسم کارگری حرف میزنیم میتوانیم این را بگوئیم که: اینکه وقتی کارگر معترض شد و سرش بوی قرمه سبزی گرفت و خواست برود کاری بکند، اولین کارش این است که بفهمد حزب سیاسی او را می‌خواهد یا نه، کاری به او می‌سپارد یا نه؟

و چطور میتواند به آن حزب آویزان شود و چطور میتواند به آن حزب قلاب شود و با کمک آن حزب مبارزه کند. الان کارگر با هزار و یک طریق دیگر مبارزه میکند الا بطریق اینکه از طریق حزبش دست به مبارزه بزند، در صورتیکه خورده بورژوازی این کار را میکند دیگر. خورده بورژوا تا اعتراضش را پیدا میکند میرود و یک سازمان خورده

از شرایط مشخص بدسیم، همین الان راجع به نیکاراگونه توی ما عمل میکند. میشود گفت نیکاراگونه هم یک حکومت بورژوائی شبیه تایلند است و گذاشت کنار دست تایلند و رفت! خب حزب ما این کار را نمیکند، علت اینکه این کار را نمیکند، به نظر من داشتن یک تحلیل کنکرتی از نیکارا گونه نیست، بلکه نقطه عزیمتش در تحلیل نیکاراگونه این است که بالاخره مردم یکجائی امپریالیسم آمریکا را میزنند باید نشست و دقیقتر راجع به آن حرف زد. باید طوری حرف بزنید که هر مبارزه ای که علیه امپریالیسم و سرمایه شده احترامش در سیستم فکری ات بجا بماند و هر کجا بورژوازی خودی نشان داده محکوم شده باشد، می‌خواهم بگویم این خصوصیات در تحلیل مشخص بروز میکند.

چپ منزوی میتواند یکجائی بنشیند و راحت و غیر اجتماعی، به هر کسیکه طرفدار هر دیدگاه تنوریزه شده دیگری نیست، بگوید بورژوازی و اپورتونیسیم و غیره، بعد کاری هم به آن تاریخی که آن اپورتونیسیم و بورژواها ساختند نداشته باشد. خیلی اصولی هم گفته باشد. ولی به نظر کمونیسم کارگری باید بتواند موضع اصولی و رادیکال و دگرگون کننده را در رابطه با جهان واقعی و در رابطه با تأثیر گذاری بر آن بگوید.

این به هر حال در رابطه با نگرش و خود آگاهی که این کمونیسم لازم دارد، در زمینه تاریخی، در زمینه تنوریک و در تحلیل مشخص جهان حاضر باید روی اینها باید کار شود.

بخش زیادی از این فعالیت که لیستی داده میشود به ستاد (دفتر سیاسی) که معلوم نیست پشت آن چه دیدگاهی است؟! آدم این دیدگاه را همیشه نمیگوید ولی خیلی معلوم است که همه این درد مشترک را دارند، که این لیست از اینجا ناشی میشود که ما می‌خواهیم نسبت به یکسری مسائل اتفاقات کنکرت تاریخی، از زاویه دید خودمان حرف بزنیم. آنجائی که لیست داده میشود بخاطر اینکه همه فرض میکنند، یکمقدار دیدگاههای عمومی مشترک است. خب حرف رادیکال در مورد جنگ زدند، ما می‌خواهیم حرف خودمان را بزنیم، با این نگرش ... همه فرض میکنند دیدگاههای عمومی مشترکی دارند. همه حرف رادیکال را روی جنگ زدند، ما حرف خودمان را روی جنگ بزنیم...

نکته دوم رابطه کمونیسم است با خود طبقه کارگر، یعنی تبدیل کردن کمونیسم به یک جریان کارگری. کارگری شدن به معنی مادی و ملموس کلمه است. من می‌خواهم بگویم چه چیزهائی امروز باید مشغله ما باشد و تا درجه ای بوده است.

یکی تبدیل حزب و ساختمانش و شیوه کار کرد آن با پدیده ای متناسب با وجود اجتماعی طبقه کارگر. به نظر من این یک جمله نیست. وقتی نگاه بکنید، کمونیسم با آن اخلاقیاتش، سنت فعالیتش، چطور تبلیغ و ترویج میکند، چطور دست به اسلحه میبرد؟ چطور نظیر خودش را بازتولید میکند؟

همه اینها وقتی در سنت یک طبقه اجتماعی دیگری ساخته شده به وجود سیاسی - اجتماعی آن طبقه مربوط میکند. وقتی شما می‌گویند "عضو گیری"، عضو گیری میشود تنوریک. به خاطر اینکه با یک قشر اجتماعی طرف است که تنوری مسأله زندگی همیشگی اش است. که وقتی مشکلی ندارد

مسأله ای به وسعت ملی نظامی در مقابل حزب قرار گرفته است، می بینیم مشغله دائمی آن تشکیلات چقدرش مسائلس مسئله طبقه کارگر است، چقدر در مکاتبات و گزارش این تشکیلات بطور نرمال در کنگره های خودش منعکس است؟

"ترند کمونیسم کارگری- ۲"

مبارزه اقتصادی تشکلهای توده ای طبقه

نکته دوم که در رابطه با کارگری کردن حزب به آن پاسخ بدهیم مسأله مبارزه اقتصادی، تشکلهای توده ای و سازماندهی اشکال موجود اعتراض است که در این زمینه هم گامهایی برداشتیم به نظرم. بحث مبارزه اقتصادی را که گفتیم چطور دارد اهمیت خودش را برای ما پیدا میکند.

مسأله تشکلهای توده ای در این دوره بحثهای خوبی شده راجع به شورا و سندیکا و فکر میکنم یک قطعنامه ای راجع به شورا و سندیکا در این پلنوم تصویب شود. همینطور قانون کار، اینهم کاری بود که در این عرصه هم هنوز باید خیلی بیشتر کار کنیم و جلوتر برویم.

نکته بعدی که باید بشود در زیر یک تیترا دخالتگری گذاشت، کلاً ایجاد یک تشکیلات دخالتگر است که از آن باید صحبت کرد. که این حیاتی است اگر بنا است حزب کمونیست بتواند با طبقه مرتبط شود و مرتبط بماند.

در مورد دخالتگری بنظرم درک رابطه انقلاب و رفرم است و درک رفرم بطور مشخص. مادام که حزب سیاسی کمونیستی طبقه نتواند پاسخگوی آن بخشی از آن مبارزه باشد که در چهارچوب نظام موجود دارد شکل میگیرد و چه بسا در چهارچوب نظام موجود، تنها جاییکه انقلابیگریش معنی پیدا میکند در دوره های انقلابی خواهد بود.

این یک خاصیت چپ رادیکال شده، که در دوره های انقلابی فعال است و میشود گفت فعالترین احزاب سیاسی در دوره های انقلابی هستند - و در دوره های رکود، دوره هانیکه بالاخره هر کس دنبال کسب و کار خودش و طبقات در یک مبارزه روتینی با هم میفتند، که هر کدامش پایه های موجودیت اش را زیر سوال نمیبرد، آنجا این چپ بی وظیفه میشود. خیلی جاها بی وظیفه میشود، خیلی جاها این بی وظیفگی تنوریزه میشود. خیلی این جاها این بی وظیفگی بصورت غیر ممکن بودن رفرم در جامعه سرمایه داری و غیره. تنوریزه میشود و آن ارزشی که این مبارزه در این عرصه دارد، نه فقط برای کسب بهبود مادی طبقه کارگر بلکه برای آموزش طبقه کارگر، برای نقض جامعه سرمایه داری، برای متشکل شدن و متشکل نگهداشتن، برای رهبر تربیت کردن برای طبقه کارگر، اینها فراموش میشود.

بنابراین یک مسأله ای که ما باید بتوانیم به آن جواب بدهیم، اگر بخواهیم حزبی در جهت کمونیسم کارگری ایجاد کنیم، باید تکلیف خودمان را با مسأله حزب و رفرم روشن کنیم. یک جنبه این کار، به یکی از زیرتیتراهای بحث انقلاب و رفرم برمیگردد، به کار علنی است. من فکر میکنم کار علنی در هر

بورژوازی گیر میآورد و عضو می شود. ولی الان کارگر چکار میکند؟ می رود محفل درست میکند، نمیتواند بیاید با حزبش. از محفل درست کردن تا ماشین شکستن و تا رفتنش دنبال چریک فدائی، و دیگر اشکالی که راحت نمیتواند بیاید با حزبش. هم اعتراض کند، هم اعتصاب کند، هم زندگی کند، یکروز هم قیام بکند. ولی همه اینها را در رابطه با حزب طبقاتی اش بکند، حزب ظرف اعتراض طبیعی طبقه کارگر نیست.

به نظرم این بخاطر عقب ماندگی نیست، کمبود مسأله تنوریک نیست، بلکه بخاطر اینکه این حزب یکجائی ایستاده که دروازه اش دور از دسترس است. دروازه تشکیلاتی را نمیگویم، مبارزه کردن بشیوه حزبی دور از دسترس است. ما روی این داریم کار میکنیم و به نظرم این معنی آن چیزی است که در دستور کمیته شهر، در دستور شرح وظایف میدانمدار این کار را پیش میبرد، دارد سعی میکند حزب کمونیست ایران یک ظرفی متناسبی باشد برای طبقه کارگر، حالا ممکن است هنوز برای خورده بورژوازی متناسب باشد آن را خورده بورژوازی میدانند.

ولی واقعاً برای یک کارگر خیلی ساده و طبیعی باشد، واضح است که آن رزمندگی مستلزم تحمل مخاطرات است. ولی دیگر احتیاجی به درک چیزهاییکه نه در زندگی و نه در تعقلش قابل لمس است، نباشد، باید آماده تر و فداکارتر باشد ولی میتواند به عنوان کارگر در این حزب مبارزه بکند، این را ما باید بتوانیم بوجود بیاوریم.

بحث عضویت یک نمونه اش است، بحث شکل آرایشی که به خودمان میدهم یک نمونه اش است، رادیو ما یک نمونه اش است که چطور این رادیو دارد صدای کارگر میشود، بنابراین به آن گوش داد، میشود تکثیر کرد و میشود حرفش را زد. چطور روزنامه ما روزنامه ای است که خیلی ساده توسط کارگر گرفته میشود، توسط کارگر پخش میشود، توسط کارگر حوّلش بحث میشود. این را میتوانید از محتوایش گرفت تا فرمش، تا فرکانسش و شیوه منتشر شدنش. اصلاً چند درصد روزنامه طرف حساب کارگرها است و دارد به سئوالات آنها جواب میدهد؟ چند درصد معضلات آنها را توی هیئت تحریریه اش میگذارند و اصلاً این هیئت تحریریه چه رابطه واقعی با رهبر عملی که صحبتش را کردیم، دارد؟ اینها معنی دارد و به نظرم ما باید روی اینها کار کنیم.

یک معضل دیگر معضل مبارزه اقتصادی است. ما چگونه خودمان را به مبارزه اقتصادی مربوط میکنیم؟ بنظرم این یک چیزی است که دو سال اخیر خیلی جلو رفتیم، جهتی که گرفتیم جهت تعیین کننده ای است.

این حرفها را که ما امروز میزنیم اگر سال ۵۷ میزدیم یک مَهر اکونومیسم به آن میزدند و صدایش هم در نمیآمد.

ما امروز داریم بطور واقعی از مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و اهمیتش حرف میزنیم و داریم سعی میکنیم که بفهمیم مکانیزمهای پیوستن و دخالت در این مبارزه چیست؟ اولش مهم بود که بگوئیم این مبارزه مهم است و این کار را کردیم. امروز اگر شما به پراتیک مبارزه در تشکیلات کردستان،

زاویه عمیقتر کارگری نقد بکند. و ما به این نقدها احتیاج داریم، اگر قرار است این حزب آن خودآگاهی را که گفتیم پیدا بکند.

نکته بعد: تعیین تکلیف طبقه کارگر که حالا با حزب متشکل شده، ... با افشار دیگر برای ما مطرح میشود، اینهم یکی از آن عرصه هائی است که ما خیلی کم روی آن کار کردیم. شاید گفت عامدانه کار نکردیم، عامدانه گذاشتیم برای اینکه مسأله لوٹ نشود. اما باید یک تعبیر کارگری از این مسأله بدست بدهیم. مثلا رابطه ما با افشاری که منافعشان در جهت آموزش و پرورش "فلان نوع" است، چطوری باید برخورد کنیم؟ جواب دانشجویها و دانشگاه ها را چه میدهیم؟

کسی که زمین میخواهد (اولین نمونه کلاسیک دهقانان) را چه میگوئیم؟ این هم خودش یکنوع تبیینی میخواهد. این اواخر بحث مختصری شده است که در انتهای این پرونده - پوشه ها باشد. فکر میکنم اساس قضیه این است که حزب کارگری باید بتواند مستقل از انگیزه ها و نیازهای افشار دیگر، بر مبنای استراتژی خودش و تبیین خودش از جامعه و اینکه چه چیزی مبارزه طبقاتی را تسهیل میکند، منافع عمومی را مطرح بکند.

با علم به اینکه پشت این منافع عمومی منافع افشار دیگری، غیر از طبقه کارگر هم خوابیده است. یکی بیمه بیکاری است که شامل حال خیلیها میشود. با احتمال قوی هر کسی که کاری پیدا نمیکند و نمیخواهد به صف پرولتاریا بپیوندد و میتواند با خواستگاه اولیه خودش تعریفش کند، بیمه بیکاری میخواهد در آن جامعه.

شعار بیمه بیکاری یک شعار عام است که حزب کارگری میتواند مطرح بکند ولی کمپی که در قبال آن شکل میدهد میتواند فراتر از یک کمپین کارگری باشد.

از این روشنتر مسأله جنگ است، همه میخواهند صلح شود. این را ما از نیازهای افشار دیگر در نمیآوریم که صلح میتواند مردم را بسیج میکند، ولی حرکت ما برای دامن زدن به یک مبارزه برای ختم جنگ" - صلح" -، چهارچوبی میدهد برای بسیج" افشار غیر پرولتاری "هم.

میخواهم بگویم دهقان زمین میخواهد، زن آزادی - برابری میخواهد و غیره و بنابراین حزب کمونیست برود یک تعریفی بکند و سازمانهایی برای اینطور کارها درست بکند. یکی دیگر این است که بفهمیم خودمان چه میخواهیم و چه باید در جامعه بوجود بیاوریم و چه چیزی درست است که علاوه بر طبقه کارگران دیگران بشدت در آن دینغ هستند.

من فکر میکنم اینطور برویم سراغ مسأله فعالتر میشویم و لازم نیست وقتی راجع به افشار غیر پرولتاری حرف میزنیم راجع به منافع غیر پرولتاری در جامعه حرف بزنیم! مشخصا راجع به منافع پرولتاری حرف بزنیم و رابطه اش را با افشار غیر پرولتاری، به طوریکه تبلیغات مان نسبت باین افشار، تبلیغاتی است که حزب کارگری را رهبر میکند.

یعنی شما مستقل از اینکه او چه میخواهد، از نقطه نظر منافع مستقل طبقه کارگر صلح و قطع جنگ را میخواهید و میتوانید نشان بدهید که بابا جان! اگر شما جامعه بهتری میخواهید، حتی بطور فوری، باید ببینید پشت حزب کارگری که مبارز راه

شرایطی حتی در اختناق آمیزترین شرایط معنی دارد، برای اینکه دیگران دارند میکنند، دیگران نه بمثابة احزاب.

کارش این است که برود یک گروهی تشکیل بدهد که کس های دیگری بروند فشار بگذارد روی "صاحب کار" و هیچ کمونیستی بطور مستقیم و آشکار در یک چنین دوره ای نمیتواند رهبر سر شناس کارگرا باشد.

اینها با درکهای تشکیلاتی فعلی چپ و خیلی درکهای تشکیلاتی خودمان تناقض دارد که این کارها را بکنند که نمیتوانیم حذف کنیم، نمیتوانیم جواب مسائلس را بدهیم، نمیتوانیم ادامه کاری و امنیتش را حفظ کنیم در صورتیکه یک جریان کمونیست کارگری باید یواش یواش یاد بگیرد که بتواند.

نکته بعد باز در همین رابطه جلوی ما است برگشتن و زدن گرایشات خورده بورژوا - سوسیالیست است که یک دور و در صحنه دیگری با آنها نبرد کردیم و عقب شان راندیم، امروز از یک زاویه دیگری دوباره باید برویم سراغشان. بحثهاییکه ما با چپ خورده بورژوا - سوسیالیست کردیم عمدتا راجع به تئوری انقلاب (انقلاب مرحله ای) بود. ما از سر منافع متضاد طبقاتی نیست، که این وسط برگردیم و با اینها برخورد کنیم.

امروز وقتی ما میگوئیم "مبارزه اقتصادی"، فقط اتحادیه کمونیستهاست است که خیلی علنی میآید و به مبارزه اقتصادی طبقه میگاید؛ این یعنی "اکنون میسم!"

کارش این است که برود یک گروهی تشکیل بدهد که کس های دیگری بروند فشار بگذارد روی "صاحب کار" و هیچ کمونیستی بطور مستقیم و آشکار در یک چنین دوره ای نمیتواند رهبر سر شناس کارگرا باشد.

ما باید جواب این را بدهیم و سر جای خودش و از یک موضع طبقاتی روشن کنیم کسی که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را با یک لغت "اکنون میسم" تخطئه میکند، جایش در جامعه این است و این چه نیروی سیاسی است و نقش اش در مبارزه سیاسی در جامعه چه است.

همینطور باید برگردیم سراغ راه کارگر و گرایشات دیگری که وجود دارند و زاده آن چپ قدیمی ایران هستند، این دفعه دوباره از این دریچه نگاهشان کنیم و منافع واقعیشان را بیرون بکشیم، چه در دیدگاه تئوری شان و چه در عملکردهای سیاسی شان.

این کار را ما کم کردیم و تا این کار را نکنیم بحث کمونیسم کارگری برای خیلی ها خیلی کنکرت نمیشود. یعنی معلوم نمی شود که حزب کمونیست خیلی فرق دارد. حزب کمونیست حرفی که میزند در کنارش پانزده نفر می توانند چند عیب بگیرند از راه کارگر، "مدخلی" ها، از گروههای سیاسی دیگر.

همانقدر که به حدت و شدت یکدوره ای با هر گرایشهای سازمانها مرزبندی میکرد، از کار دانشجویی تا شیوه برخوردشان با مسأله کردستان تا رابطه شان با جناحهای حاکمیت، امروز میتواند بر سر دیدگاههای اقتصادی شان، رابطه شان با تشکیلهای توده ای طبقه کارگر، رابطه شان با مسأله قدرت سیاسی، درک شان از رویزیونیسم و غیره، اینها را از یک

ختم جنگ هم هست که شما را کرور کرور میبرند میکشند.

مسأله برابری زن که جزء ارگانیک خود سوسیالیسم است که جای خودش را دارد. ولی اجحافات فرهنگی برای مثال؛ ما باید جدائی مذهب از دولت را اینطوری مطرح کنیم برای اینکه طبقه کارگر نیاز حیاتی دارد به این، برای اینکه در جامعه مستقر شود و از اینطریق برویم به سراغ این که ادیان اقلیت های مذهبی هم فکر کنند که فردا اگر در فلان انتخابات که میشود باید رأی خودشان را به کمونیستها بدهند. چون تنها راه اینکه واقعاً مذهب از دولت جدا شود تا بتوانند نماز و روزه خودشان را بگیرند. ولی ما هرگز نباید خودمان را بگذاریم جای اقلیت دینی که میخواهد نماز خودش را بخواند.

این چیزها را باید برویم دنبالش تدقیق کنیم و جلو برویم بنظر ما میتوانیم یکسری اصول و پرنسپب هانی برای برخورد با اقشار غیر پرولتری پیدا کنیم و این بما کمک میکند. اینها رنوس معضلاتی است که گفتیم؛ در عرصه اینکه رابطه مان را با طبقه کارگر تحکیم بکنیم به اینها احتیاج داریم.

در رابطه با تبدیل پرولتاریا به آلترناتیو متشکل در جدال قدرت چند تا گره اساسی بنظرم اینجا وجود دارد

اولیش خود مسأله ایدئولوژیکی است:

اگر ما نتوانیم یک تعبیری از کمونیسیم بدهیم و طوری از کمونیسیم در جامعه حرف بزنیم که یک اعتقاد ایدئولوژیکی ما نباشد - یا لااقل هر چیزی راجع به سیاست میشود گفت «دمکراتیک است» - برای اینکه سوسیالیسم مان را بعنوان یک راه حل معضلات جامعه مطرح کنیم و فورا بخواهیم. و کمونیسیمی را که به همان خصلت دگرگون کننده و رهائی بخشش تعریف بکنیم کمک میکند که کارگر مستقلاً کمونیست شود، قبل از اینکه یک پله دمکرات شود بعد ضد رژیمی شود و بعد کمونیست شود.

سئولاتش که میبرد به احزاب و اولین صحبتی که با او میشود کمونیست شود و آنوقت بعنوان کمونیست بتواند آگاهی خودش را از منافع" جنبشهای اقشار دیگر "زیاد بکند.

مثالهایی بزنم؛ مسأله برابری زن را در نظر بگیرید، برابری زن را مانیفست کمونیست مستقل از مسأله دمکراسی مطرح میکند. حتی مثال میزند که: میگویند؛ کمونیستها میخواهند اشتراکی کنند، درصورتیکه خود این جامعه چه کرده و چه نکرده. مستقل از اینکه برود توی فمینیسم و از کانال فمینیسم، توانسته از سر کمونیسیم این مسأله را توضیح بدهد و این را بگذارد جزئی از مختصات کمونیستی در جامعه.

بحثم این است که ما بتوانیم تبلیغات کمونیستی در جامعه را همینطوری ببریم جزء تبلیغات روزمره مان. این یکی از شرایط تعیین کننده است که معلوم باشد کمونیستها چه میگویند و آلترناتیو واقعی شان چیست و چه در کارشان مرحله ای است و چه در کارشان تاکتیکی است.

این یک نکته مهم است که اهمیتش این است به طبقه کارگر آگاهی خودش را میدهد، نه آگاهی رادیکال جامعه را، آگاهی مستقل طبقاتی خودش را میدهد. این کاری است که به نظر

به کارکرد برنامه رادیویی ما مربوط میشود. مثال بحثهای مانیفست کمونیست مثال گویایی است. تأثیری که بازخوانی مانیفست کمونیست در رادیو حزب، داشت بیشتر از صد تا برنامه "حداقل" ما برای کارگرها داشت. باید بتوانیم همان عنصر پرشوری که در مانیفست کمونیست است بیاوریم بیرون و ببریم به آگاهی طبقه کارگر تبدیل بکنیم.

قبلاً روی اینها تبیین کردیم، هیچکدام اینها حرفهای جدیدی نیست. میخواهم بگویم اینها هنوز بعنوان معضل جلوی ما است. کمونیسیم را چگونه تبلیغ کنیم، و چطور به درک خودبخودی بخش پیشرو طبقه کارگر تبدیلش بکنیم.

مسأله دوم در تشکیلات است: این را از تشکلهای توده ای بگیرید تا تشکل حزبی و غیر حزبی. ما باید کاری بکنیم که طبقه کارگر بتواند با هر مسأله ای که روبرو میشود تشکل کارگری برای آن کار پیدا بکند، اعم از حزبی و غیر حزبی. ما باید بتوانیم طبقه کارگر را بطرق مختلف بهم ببافیم و این را در رابطه با معضلات مختلفی مطرح کردیم ولی الان بطور واقعی اینطور نیست. الان ما راهی جلوی طبقه کارگر، برای اینکه بر ضد جنگ متشکل شود و علیه جنگ به تشکل فراخوان بدهد، نمیگذاریم. منظورم این است کاری بکنیم که، طبقه کار راه حل مبارزه متشکل را در هر ابراز وجود سیاسی داشته باشد. در یک بُعد صرفاً حزبی، آنهم حزب فعالین انقلابی، کافی نیست اینجا بحث تشکلهای توده ای یکبار دیگر مطرح میشود.

مسأله دیگر باز به بحث قبلی مربوط میشود، منتها در این بحث "آلترناتیو شدن": رهبران کارگری را جامعه باید بشناسند. رهبر حزبی را میشود یک کاری کرد که جامعه بشناسد. ولی باید کاری کنیم که رهبران کارگری را بشناسند.

باید بالاخره معلوم باشد رهبران عملی کارگرها چه کسانی هستند و این رهبران باید پرورش پیدا بکنند، این برای ما فی النفسه مهم است که کارگر رهبری سراسری داشته باشد، سخنگو داشته باشد، قهرمان داشته باشد.

نکته بعد در رابطه با اقشار غیر پرولتری است که باید سیاست ما و خطاب ما بعنوان خطاب طبقه کارگر باینها خیلی روشن باشد تا ما را بعنوان آلترناتیو وضع موجود بتوانند ببینند.

در بحث مربوط به قدرت سیاسی و سرنگونی:

بنظرم این روزها چندین مسأله برای ما مطرح است، هیچکدامشان باز نو نیست و دوباره میشود از درکهای قبلی ما جوابش را پیدا بکنیم. ولی باید به یک مسائلی جواب داد.

اهمیت جمهوری اسلامی - پان اسلامیزم و

رابطه اش با امپریالیسم:

ما باید باز هم راجع به این حرف بزنیم، که پان اسلامیسیم چه فرجه تاریخی میتواند پیدا بکند. باید کاری بکنیم که تفسیر پان اسلامیزم از زبان ما در ایران اشاعه پیدا بکند، بعنوان یک جریانی در چهار چوب امپریالیسم و در رابطه با امپریالیسم اما در حال استکاک با سیاستهای معین امپریالیسم در این یا در آن مقطع. این را ما باید خیلی روشن معنی

برویم پشت ایران! انگار کشورها بدون دولتها و بدون هویت بندی های طبقاتی اصلاً وجود دارند!

این هم بخصوص وظیفه ما این است که قطعنامه ای در این رابطه بدهیم که به چند زبان بین المللی ترجمه شود، برای اینکه این جدال ما با اینها خواهد بود.

یک نکته دیگر در رابطه با همان چیزی که گفتیم: در رابطه با وظیفه ما مبنی بر مبارزه با امپریالیسم آمریکا است، به عنوان یک نیروی رادیکال در خاورمیانه، ما باید محکوم بکنیم.

این بابا که در آمریکای لاتین دارد ملت را میاندازد بجان مردم نیکاراگوئه، پای چندین و چند کشور را کشیده در جنگ منطقه ای در السالوادور آن کار را میکند، دوباره پایش به ایران باز شده است. یادتان است که گرانا را گرفته، رفته و لیبی را بمباران کرده. اینها دیگر یک سیاست معین امپریالیستی است، باید علیه اینها موضع گرفت و ایستاد.

یعنی دعوی ما با جمهوری اسلامی نباید بگذارد این فراموش شود که ما دعوی اساسی با امپریالیسم آمریکا داریم علیه امپریالیسم غرب و هر امپریالیسمی. سکوت ما در روی این قضیه خیلی نادرست است.

در مورد کردستان: بنظرم اگر حزب ما بخواهد این مسأله را در رابطه با خودش توضیح بدهد اینها را میشود گفت.

انقلاب ایران یک انقلاب همگانی بود علیه استبداد سلطنت و به درجه ای علیه احاطه آمریکا بر منطقه.

جمهوری اسلامی سعی کرد این انقلاب را سرکوب کند و به رویش اسلحه کشید. کاری کرد که اجازه داد این جنبش در کردستان بطرق دیگر و اشکال دیگری ادامه پیدا بکند، در این تردیدی نیست که آن وجه ممیزه کردستان بود یعنی اینکه این (رهانی ملی) توانست یک قالبی پیدا بکند برای تداوم اعتراضش. قالبی که ریشه تاریخی داشت، قالبی که میتواند یک وحدت همگانی تری بین توده مردم بوجود بیاورد، یک غالب ملی.

ایجاد کند. شروع مسأله اینطوری است ولی به درجه ای که این جنبش ادامه پیدا میکند منافع طبقاتی برجسته میشود و حتی یک جانی این قالب را میشکند. و خود همین واقعیت است که کومه له را رشد میدهد و تقویت میکند و قطب بندیهای موجود امروز را در جنبش کردستان ببار میآورد.

اگر به همین روند بخواهیم فکر کنیم آنوقت نتیجه اش این میشود که حزب ما باید بتواند مستقلاً از موضع پرولتاریا در ایران و کردستان، مسیر از این ببعده این حرکت را بیشتر تحلیل کند و توضیح بدهد.

بنابراین مسأله کردستان و حرکت آتی ما در کردستان و رابطه ما با افکار عمومی در کردستان و با طبقه کارگر در کردستان باید یک جای تعیین کننده ای داشته باشد در کار مرکزیت حزب کمونیست ایران.

منظورم این است روندی که تابحال آمدیم بخواهیم ادامه بدهیم، اینهم یکی از عرصه ها است، که حرکت ما در کردستان را بزبان

بکنیم. روی این خط ابهامی نداریم، بحث این است که بتوانیم ببریم توی جامعه. بحث ما راجع به تاکتیک ما در رابطه با جمهوری اسلامی باید از این کانال باید بیشتر باز شود.

نکته دیگر اینکه: باید بتوانیم تجسم بیشتری از حکومت کارگری بدهیم، مستقیماً بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی. مثلاً یارو آمده و بحث جبهه واحد کارگری - جبهه ضد امپریالیستی را مطرح کرده، ما هم باید بیاییم و بگوئیم چه کسانی میتوانند در شرایط تشکیل یک دولت انقلابی با شرکت کمونیستها باشند؟ چه کسانی میتوانند بنظر ما این دولت را تشکیل دهند، تحت چه شرایطی میشود این دولت را تشکیل بدهند؟ اینها را بعنوان آدمهای سیاسی، بعنوان کسانی که به سرنگونی جمهوری اسلامی فکر میکنند و درگیر این هستند، به اینها بگوئیم.

نکته دیگر: جنگ و مرحله جدیدی که پیدا کرده، معادلات منطقه:

این یکبار دیگر دخالت ما را روی بحث جنگ ایجاب میکند. نکته دیگر دخالت نظامی آمریکا در منطقه است. این به نظرم بجنگ مربوط است ولی به تنهایی هم معنی دارد. چون سالهای سال است آمریکا پایش را هر کجا گذاشته رادیکالهای آنجا جمع شدند و گفتند؛ برو بیرون.

در آمریکای مرکزی چماقداری نکن، نیا به آسیای جنوب شرقی، حالا مستقیم آمده در خلیج فارس. درست است که منافع اقتصاد و مولتی ناسیونال و غیره همیشه آنجا پایگاه آمریکا بوده، ولی اینکه کشتی جنگی آمریکایی بیاید آنجا و اشتباهی به کشتی هندی تیراندازی بکند، این یک پدیده جدید است. یعنی رسماً اشغال نظامی یک منطقه ای از آبهای بین المللی است، این یعنی همان امپریالیسم یانکی که بلند میشود و میرود اینطرف و آنطرف دهان این وان را می بندد، ما باید موضع بگیریم. بخصوص اینکه این چند نتیجه ببار آورده. بخصوص اینکه جمهوری اسلامی فرصت پیدا کرده که بگوید؛ "من ضد آمریکایی هستم!" این خیلی لغت مهمی است در جهان. یعنی در ذهن اکثریت کارگر جهانی و بخش پیشرو مبارز طبقه و در ذهن خرده بورژوازی که مطالبات ضد استعماری دارد، «ضد آمریکایی» بودن یک مدال است.

جمهوری اسلامی دارد این مدال را راحت بخودش میدهد. یک خدماتی که شاید آمریکا به جمهوری اسلامی کرده که میآید خلیج فارس و این بابا دوباره از میدان شهید عکس میاندازد از میلیون آدمی که آنجا جمع کرده و شعار ضد آمریکایی میدهد. مثل اشغال سفارت منتها در مقیاس عظیم تری. درست است که مردم آنقدر حالش را ندارند و توهمات آنقدر نیست ولی وضعیتی است که در رابطه با جمهوری اسلامی پیش آمده.

دوم اینکه یک بخش از چپ بین المللی که استعدادش را دارد و همیشه از اینطرف غش میکند فوراً میرود پشت نیروی ضد امپریالیست که یکی از آنها (S.W.P) انگلیس است. که میخواهد علیه بورژوازی خودی موضع بگیرد، چون میخواهد علیه بورژوازی خودی موضع بگیرد، بورژوازی خودی یک بخشی از طبقه کارگر را جلوی این چپ علم میکند.

این حزب چپ انگلیس الان میگوید: بروید پشت ایران! نمیگوید بروید پشت جمهوری اسلامی، میگوید:

موانع تاریخی نبودند یعنی شما چین و شوروی را از تصویر کنار بگذارید، همیشه کمونیسم رادیکال این امکان را داشته که از اینها قویتر باشد. منتها در جدال مجموعه این شرایط است که انتقاد به شوروی لازم است. و آن انتقادی که تروتسکیسم مطرح میکند است که تنوریهها و آگاهیهها مخدوش میشود و نیروها به درست جابجا نمیشود.

من فکر میکنم بنابراین اوضاع بین المللی و اوضاع ایدئولوژیک در سطح جهانی مناسب است برای اینکه اگر جریانی که کمونیسم اش با مانیفست کمونیست و لنینیسیم خوانایی دارد، مطرح کند و بخواهد برایش پایگاهی پیدا بکند، بیشتر از سابق میتواند. بنابراین، این برای خود ما هم وظایفی در دستور میگذارد، در مورد آن تردنی که گفتم میشود و باید برایش بوجو آمدنش کار کرد. این چیزهاییکه گفتم مشخصات این ترند هم هست، آن ترندهایی که گفتم در همین عرصه ها مسأله اش باشد.

اگر بخواهیم خلاصه کنیم اینها را میگویم:

ما دنبال تردنی می گردیم که مارکسیسم را از نظر تئوریک بدون تخفیف و بدون دستکاری قبول کند و آرمانش را لغو مالکیت خصوصی و لغو کار مزدی قرار بدهد و ایده هایش از سوسیالیسم و کمونیسم همانقدر رهانیبخش باشد که در مانیفیست کمونیست بنظر میآید. تبدیل نشده باشد به یکچیز الکن و دم بریده توسعه اقتصادی به طرق دولتی.

دوم پایه اجتماعی خودش را در جنبش طبقه جستجو بکند و این بطور واقعی در پراتیکش ملحوظ باشد، یعنی تردنی باشد که دارد سعی تلاش میکند این شکاف را طی بکند. از سوسیالیسم روشنفکری که چپ رادیکال در اروپا و در سطح بین المللی دچارش بوده، یا چپ خرده بورژوایی که در کشورهای تحت سلطه دچارش بوده، دارد بسمت پرولتاریا میرود، به تعریفی که ما از آن داریم (بحثی که در رابطه با پایه کارگری کمونیسم داشتیم). بخصوص باید درک درستی از شوروی داشته باشد، فکر میکنم در مورد چین آسان باشد هرکسی راحت میتواند موضع خودش را در مورد چین بگیرد. بعد باید یک درک درستی از تجربه شوروی در این ترند شکل بگیرد برای اینکه بتواند یک بلوک بین المللی خودش باشد. باید دخالتگر باشد و جنبشهای جاری برایش ارزش داشته باشد، آن رابطه ای که گفتم؛ بین حرکت انقلابی خودش و خصلت انقلابی خودش با مباره برای اصلاحات را برقرار نگاهدارد. و بالاخره افق بین المللی اش به افق ملی اش تقدم داشته باشد. فکر میکنم اگر یک تک عنصری پیدا کنیم که کمونیسم را در قرن بیستم به انحطاط کشانده است، اسمش ناسیونالیسم است. بنظرم ناسیونالیسم از تاریخ روسیه تا تاریخ ارو کمونیسم، تاریخ مبارزات کارگری تا جنگهای ضد امپریالیستی، آن عنصر اساسی که جلوی کمونیسم قد علم میکند یا در کنارش این را میخورد و در خودش میبلعد و میخورد و مفاهیم و ادراکهای خودش را در کمونیسم میریزد، ناسیونالیسم است. بنابراین این حیاتی است که اولاً حزب کمونیست خودش را یک افقی بین المللی بگوید و داشته باشد و آدم را با آن افق بار بیاورد.

ثانیاً تردنی که دنبالش میگردد چنین افقی منبع کارش باشد. آن انقلاب کشوری که میخواهد تخصصش را در آن بگیرد از آن

خودمان خیلی روشن بگوئیم و مدام بگوئیم. ارزیابی های خودمان را از نیروها و گرایشهای موجود در این جامعه بگوئیم. و فکر میکنم یکی از مبارزه هانی که این خط در کردستان باید بکند، کندن کردستان است از سنت تاریخی مبارزاتی اش است.

نه باین معنی که گسستش از خصلت طبقاتی پیش از کومله ای جنبش در کردستان. بطور واقعی جدا کردنش، و اجازه ندان اینکه سنت ناسیونالیستی هی با سنت پرولتری بهم تنیده شود و روشن نباشد که مرزها و دعوایا بر سر چه است و مبارز مارکسیسم با ناسیونالیسم بر سر چیست.

به نظرم بحث مارکسیسم و ناسیونالیسم در کردستان یکی از آن گرگهاهایی است که میشود کمک کرد به پیدا کردن یک هویت متمایز و یک باور کردن جدید بخود در حزب کمونیست، که ما بنظرم بحث مارکسیسم و ناسیونالیسم در کردستان میخواهیم یک کار متفاوت و اساسی در کردستان بکنیم.

نکته آخری که نکته راجع به افق حزب گفتم، مسأله روند بین المللی بود. به نظرم این واقعیت دارد که رویونیسم در بحران است. اگر تا دیروز گورباچف نیامده بود و این حرف را راجع به اردوگاه، که معلوم نبود چطوری و باچه فاکتی باید نشان داد، امروز اینها در بحران هستند. گورباچف بیشتر از اینکه بنظر بیاید دارد جامعه روسیه را بسمت با ثبات تری میبرد، فعلاً دارد بنظر میآید که دارد به اصطکاک های جامعه فرجه میدهد که رشد کند.

ممکن است از قبل این حرکتها بعضی چیزهایشان با ثبات تر و قوام گرفته تر شود و بعضی چیزهایشان نشود. ممکن است در نتیجه این اصلاحات کالاهای مصرفی بیشتری دست مردم برسد ولی واقعیتش این است که خیلی از مبانی این رویونیسم زیر سوال میرود و شخصیتهایش یکبار دیگر به میدان کشیده میشوند و مورد انتقاد قرار میگیرند، از مواضع مختلف.

بخصوص امروز از راست و چپ شان بخصوص از جناح راست خودشان بیشتر مورد انتقاد قرار میگیرند. از نظر خود رهبری که آنجا مورد سوال است. این بحران اضافه میشود به آن بحران عمومی که این خط داشت یعنی جواب مسائل دنیا را نداشت و داشت نیرو از دست میداد. روسیه را باید با دقت دنبال کرد، به هر حال بحران رویونیسم.

بعد هم چین! که از روز روشنتر است نشان میدهد که این قطب بندیهایی که مانع رشد کمونیسم کارگری بوده اند، امروز در روز حاضری هستند. ممکن است خودشان را بیرون بکشند یا نتوانند. اما، به عنوان قطب بندیهای پر نفوذ (مدعی) پرولتری بودن در سطح دنیا کارشان ساخته است.

بعید میدانم روسیه، مگر در یک قالب سوسیال دمکراسی یا در یک قالب رفرمیستی آشکار و علنی، نفوذی پیدا بکنند در احزاب چپ. پس فردا مشکل میشود تشخیص احزاب C.P. های مسکو با ارو کمونیسم یا حتی سوسیال دمکراسی، اینها مشکل میشود در سرمایه داری نوین. بنابراین این مانع دارد ترک میخورد بطرق مختلف و بنظرم فرجه برای کمونیسم آلترناتیو خیلی بیشتر از ۱۰ سال پیش است.

قطب بندیهایی مثل تروتسکیسم و ارو کمونیسم هیچوقت

ولی اگر حرف مستقل خودش را نداشته باشند، و حرف مستقل خودش را نخواهد، در مقابل کل دیدگاه هانی که بیرونش وجود دارند، بصورت یک سیستم فکری جلوی آنها بگذارد و روی آن پافشاری کنند بنظرم این احزاب بعنوان یک پدیده های دینامیک و پویا وجود ندارند دیگر.

باید داد دست یک کانون فکری پیشرونی که اصرار دارد نظراتش را باز کند. آنوقت دیگر من لازم نیست یک کانون فکری که اصرار دار حرفهایش را بزند دنبال این میگردد که چه نشریه جدیدی بتوانم دائر کنم که بقیه حرفهایش را در این نشریه بزند. ما باید بتوانیم چنین شرایطی بوجود بیاوریم. اگر نیاوریم واضح است که یا همه یا هیچ آلترناتیو های ما نیست.

به نظرم ما میتوانیم خود همین را به بحث رفقاییکه میخواهند در ستاد کار کنند، که بالاخره دیدگاهها چه است بالاخره. تئوریهای تاکتونی ما کافی است؟ یا آنچه از سنتهای تاکتونی مارکسیسم اخذ میکنیم؟

اگر کافی است خُب زنده باد! شروع کن و به مسائل روبروی خودت را جواب بده، چون مسائل عینی است و جلوی همه را گرفته. اگر کافی نیست آن تبیین هابیکه خودت اخذ کردی و اضافه میکنی بگو و تکلیف را روشن کن.

به هر حال مسأله از نظرم در این سطح است. من فکر میکنم ما خیلیها را میتوانیم در این پروژه دخیل بکنیم، کسهائیکه دارند روی تاریخ کمونیسم کار میکنند، کسهائیکه دارند روی مسأله زن کار میکنند، کسهائیکه دارند روی تئوری تشکیلات کار میکنند، کسهائیکه خودشان بطور عملی دارند یک کمپین هانی را پیش میبرند. همه اینها را حزب میتواند در این پروسه دخیل بکند و برود روی اینها تأثیر بگذارد. بروند در آن جهتی که ما میخواهیم. چون همه این مسائلی که گفتم با خودش یک سلسله معضلاتی را مطرح میکنند و پاسخهایش را میخواهد، اینطور نیست که فقط یک کمیته مرکزی بتواند اینها را خودش سازمان بدهد.

* * *

افق بین المللی استخراج کند. اینها نکاتی بود که من میخواستم در رابطه با کمونیسم کارگری بعنوان یک آلترناتیو واقعی و بعنوان دیدگاه، که میتواند بگوید حزب کمونیست چکار بکند و در چه عرصه هانی چه ارزش دارد، بگوید و بنظرم میتواند بگوید. و کمونیسم کارگری، من بسهم خودم فکر میکنم اگر روی آن کار کنیم و ایده هانی که اینجا مطرح کردم و ایده هانی که میشود مطرح کرد را، پی بگیریم ما را به یک پایه های فکری و یک خطوط هویتی مسلح میکند که برای در یک دوره طولانی، به همان درجه ای که بحثهای ضد پوپولیستی ما و هویت ضد "خلق گرایی" ما را جلو برد، این ما را جلو میبرد. و فکر میکنم باید یک چنین تصویری را دنبال کرد.

سوال اصلی این است که چرا دنبال نشد؟ بنظرم نمیشود به هیچ تاریخی میان بُرزد و نمیشود در هیچ تاریخی مفت خوری کرد، از جمله در تاریخ مبارزه نظری. و اگر این پیگیری نشده به نظرم علتش این است که چیزی روی این کار نشده، عقاید دیگری را به مبارزه نطلبیده و تناقضاتشان را بیرون نکشیده و روی سفره هایشان نگذاشته است. با هیچ دستور و ابلاغیه ای نمیتواند بگوید: لطفاً کمونیسم کارگری را اشاعه دهید!

باید دید آن رفقانی که یک سر نخ است برای کار آتی حزب، باید دید آنهایی که معتقدند یک سر نخ است. چون به هر حال هر کسی - هر تئوری فقط یک سر نخ است به تحلیل های بعدی شان. هر دسته بندی و هر مقوله بندی یک سر نخ است. باید دید آن رفقانیکه معتقدند این سر نخ است برای کار آتی حزب، اولاً بتوانند یک تصویر شسته و رفته ای از مسائل این خط، این عرصه هائیکه باید برود در آنها پا بگذارد و چرا پا میگذارد؟ آن ارگانهای که در آن فعالیت بکند و چرا آنجا فعالیت میکند؟ و آن جهت هائیکه باید ارگانهای حزبی را بسمتش هل بدهند بدست بیاورند.

بعد هم به عنوان یک کانون فکری پیشرو در حزب، بلکه یک کانون پیشرو دیگری که اصلاً میخواهند وی یک خط دیگری این کارها را بکنند. به عنوان یک کانون فکری پیشرو متعصب و با تعجیل بشینند و دید گاه های خودشان را بیرون بیاورند و با بقیه بحث بکنند. اگر این بتواند وجود پیدا بکند به نظرم حرکتی ما معنی دارد. در غیر اینصورت حزب کمونیست حزب است بدون اینکه متکی به یک گرایش فکری باشد که آن گرایش فکری اصرار دارد خودش را باز کند، این حزبها میمانند و رشد هم میکند ولی بقیمت حل شدن در معضل عامه، بقیمت بدست گرفتن معضلاتی خارج از خودش.

علت اینکه حزب S.W.P شده حزب "گی" (gay) هابخاطر اینکه حرف خودش را ندارد بزند، فردا سیاهان تظاهرات کنند معضالش میشود سیاهان. صدها گروه چپ وجود دارد که نگاه میکند معضل بقیه چیست و آنها را بدست میگیرند و به این اعتبار وجود دارند، بخاطر اینکه الان دیگر تخصصش شده مبارزه ضد فاشیستی و ضد جبهه ملی در آمریکا. فلان گروه تخصصش این است.

فلان گروه رفته در عرصه خلع سلاح و محیط زیست و الان دیگر به این اعتبار وجود دارد. به نظرم احزاب میتوانند وجود داشته باشند وقتی صدها مسأله را بگیرند دست خودشان و توی خودشان آدمهای مترقی بنظر بیایند.

آنها صحبت میکنیم و راجع به آنها نوبت میگیریم.

ر. امیر (حمید تقوایی) روی بحث من نوشتند: "میخواستم نکته ای را تصریح کنم، من کلاً فکر میکنم این پیشنهاد رژیمن یا بخشی از آن حتی قصد مذاکره ندارند، بلکه طرح این نوع واسطه تراشی و پیشنهاد کردن را توطئه میدانم. پس فرق دارد با اینکه هر مذاکره دیپلماتیکی را توطئه دانستن. چنین شایعات و اقدامات در مورد حزب دمکرات سالهای ۶۳-۶۴ فراوان بود."

اینکه بگوئیم رژیمن میخواهد روی مسائل کردستان مذاکره کند و راه حل سیاسی نمی شناسد بدیهی است، درست است. طرف بالاخره میخواهد یک کاری در جهت منافع ارتجاعی خودش بکند، مذاکره بکند، همه اینها واضح است و این را همه ما باید بدانیم. مسأله این است اقدامی که او میکند چه جانی برای ما پیدا میکند و ما چه رابطه ای میتوانیم با این بگیریم؟

رژیمن ممکن است برای منافع خودش هزار و یک کار بکند و سرش در آن پروسه کلاه برود، کما اینکه لشکر کشیده به کردستان و توی آن مانده است.

بنابراین فکر میکنم هنوز جا دارد که راجع به این مسأله و اینکه چه استفاده ای ما میتوانیم از یک چنین وضعیتی که پیش آمده بکنیم، حرف بزنیم.

راجع به قصد خود رژیمن من فکر میکنم یکی از عاملها این است فشاری که آمریکا روی اینها گذاشته و وجهه ای که (لااقل این جناح) میخواهد نزد آمریکا بدست بیاورد، خوانانی بیشتری دارد با یک درجه ای برگشتن و کردستان را بعنوان عنصر مشروعیت پیدا کردن در داخل کشور، یک برخورد دیگری را با نشان دادن آن، که (ما رژیمن اسلامی) داریم میکنیم.

اینکه رژیمن هر مذاکره ای را بعداً به خون می کشند و قطعاً اینها قصدشان این نیست که خودمختاری کردستان را از طریق مذاکره بدهند یا آرامشی بوجود بیاورند. ولی حتماً میخواهند که در یک دوره ای بنظر بیاید که دارند مذاکره میکنند.

یعنی آن جناح میخواهد و این چنان توهمی در سطح ایران و جهان نسبت به این رژیمن بوجود میآورد که از اول انقلاب تا بحال، اشغال سفارت نمونه اش بوده و حمله آمریکا، در آن حد برایش توهم ایجاد میکند که رژیمن اسلامی ارتجاعی رفته و نشسته با اپوزیسیون مسلح خودش دارد حرف میزند، نماینده میفرستند و میآیند و میروند.

مسأله این است که این هنوز دولت نیست، اگر این حرف کل دولت بود بنظرم اینها پایش بودند که وارد دوره ای بشوند که بنظر بیاید که با مخالفین خودش حرف میزنند. نه مخالفین شان در تهران، بلکه در کردستان که مسلح شدند، واضح است که از موضع قدرت هم حرف میزنند.

بخشی دیگر از : بحث و اظهار نظر در پلنوم دهم حزب کمونیست ایران

پیشنهاد رژیمن برای مذاکره با کومه له

یک توضیحی بدهم،

تنها اطلاعی که ما از این جریان داشتیم پیامی بود که چند روز پیش گرفتیم، مضمونش این بود که "جلال طالبانی" اطلاع داده که ایران در مقابل سنوهای ما این جوابها را داده که ر. عبدالله گفت:

"حاضریم علنی باشد، در کردستان عراق یا اروپا باشد" و غیره.

ما اصلاً خبر نداشتیم قضیه چی هست. آنجا، در پیام، اشاره شد به نامه ای که آمده و پیرو آن نامه ای که برایتان فرستادیم، اینها و یکسری بحثهای دیگر.

برای همین ما هیچ جوابی به آن پیام ندادیم برای اینکه نمیدانستیم قضیه چیست. حتی صحبتهایی که با ر. حسین مراد بیگی کردم، استنباط او این بود که این در همان پیچ کردنهای جلال طالبانی می گنجد و بعید است چیز بیشتری باشد، اما خود پیام حاکی از این بود که این مسأله یک مقدار از این حرفها جدی تر است. این اتفاق به این صورت افتاد، الان احتیاج است رفتنیکه اینجا هستند رهنمود بدهند که چه باید کرد و چه نباید کرد.

بحث، مسأله تماسهای غیرمستقیمی است که ایران خواسته برای پیشنهاد مذاکره. من فکر میکنم این بحث را در چند سطحی میشود دنبال کنیم. پیشنهاد میکنم رفقا با این خطوط برخورد کنند:

یکی اینکه انگیزه های حکومت ایران از چنین حرکتی چیست؟ و چقدر این مسأله جدی است و چه اهدافی را در این دنبال میکند. دوم اینکه یک چنین اتفاقی در سیاستهای ما چه جایگاهی میتواند داشته باشد، با فرض اینکه آنها جدی باشند؟ واقعاً مسأله شان باشد؛ ما چه برخوردی علی العموم روی این مسأله داریم، روی نفس این کار؟

سوم اینکه چه ملاحظات و شرایطی داریم برای وارد شدن به یک چنین حرکتی؟ با هدف اینکه بتوانیم بیست قلم، ده قلم نکته قابل اجرا کردن را استخراج کنیم و در اختیار رفقای کمیته مرکزی کومه له بگذاریم.

بنابراین روی این سه جنبه لااقل میشود صحبت کرد و رفقای دیگر در صحبتهای شان حتماً جنبه های دیگری را بیرون بکشند. تفکیک میکنیم و راجع به

یک سنوالی از آدم بکند بو بکشد و به مردم دنیا بگوید. آنچه‌ای که ما باید بکنیم بنظر ما باید خودمان را با همان کانالی که آمده، طرف صحبت بکنیم و هیچ جا خودمان را با ایران طرف صحبت نکنیم و آن کانال (جلال طالبانی) است. پیشنهادی عملی که نسبت باین قضیه داریم اینها است: نامه‌ای برای "جلال طالبانی" بنویسیم، خیلی رسمی و علنی، طوری بنویسیم که اگر از دست ما هم در رفت خوشحال هم بشود. باین ترتیب: دوست عزیز شما از طرف دولت ایران آمدید و از طرف دولت ایران می‌گویند؛ دولت ایران اینها را گفته‌است. سیاست ما در قبال دولت ایران این است، در قبال مذاکرات بطور کلی این است. شرایط ما با رژیم ج. اسلامی اینها است.

مادام که اینها را نینیم صحبتی از مذاکره نداریم..... جنگ اینجا را او شروع کرده، بنابراین اولین پیش شرط هر مذاکره‌ای با مردم کردستان و نماینده‌های سیاسی اش این است که آتش بس یکجانبه بدهد، همه جای دنیا دارند می‌دهند. طرف می‌خواهد با السوادری یک مذاکره بکند خودش اول آتش بس یکجانبه را داده، بعد پیشنهادهای مذاکره اش را دارد به طرف می‌دهد. تو حمله کردی آتش بس بده تا ملت بفهمد که می‌خواهی حرف بزنی. نمیشود هم داری می‌جنگی و هم می‌خواهی حرف بزنی؟!!

سیاست میلیتاریزه کردن و جنگ در کردستان را تو شروع کردی بنابراین اولین شرطش این است که آتش بس یکجانبه دولت را بمردم بدهد و دومین شرطش این است که بگویی ما می‌خواهیم با نیروهای سیاسی کردستان مذاکره کنیم، این را بعنوان دولت بگویند. ما جناح - مناح نمیشناسیم در دولت، ما با دولت شما طرف هستیم.

بنابراین اعلام آتش بس یکجانبه و بعد اعلام علنی که می‌خواهید مسأله کردستان را در رابطه با مذاکره پیش ببرید، همه اینها پیش شرطهای هر مذاکره‌ای است که اصلاً بیاید با ما هم طرف حساب بشوید.

بعداً اقداماتی که متناسب با این دوتا است باید بکنید، برای اینکه مردم کردستان هیچ نوع باوری به حرفهای تو ندارند. بنابراین باید بتوانی با یک چیزهایی آنقدر زمینه بدست بدهی که هر نیروی اصیل در کردستان بتواند اصلاً جلوی مردم سر خودش را بلند نگهدارد، وقتی (در مذاکره) حرف بزندی. بنظر من اینها شامل مذاکره است.

اول: عقب کشیدن نیروهای نظامی به داخل پادگانهای خودش و کاملاً غیر میلیتاریزه کردن محیط شهر و روستا، بیرون نیایند از آن سوراخها. ما می‌گوینم: از کردستان برو، ولی (با فرض جدی بودن قصد مذاکره) در پایگاه خودتان بنشینید و حجم حضور نظامی را کم کنید. پنجاه تا لشکر آوردی یک تعدادش را بیرون ببر، اگر می‌خواهی مذاکره کنی و آتش بس کنی اینقدر نیرو احتیاج نداری.

دوم: زندانیهای سیاسی؛ که در رابطه با همین مبارزه

آنوقت این دولت بنظرم جلوی مردم عادی، جلوی طبقه کارگر و جلوی کسبه‌ایکه از این ناراضی هستند و طی اینمدت توهمات شان ریخته و جلوی هزار ویکجور آدمی از خارج با آن رژیم برخورد دارد، این جلوه‌ها را میبیند که خوب؛ موضع ضد آمریکانگیری من خیلی منسجم است دیگر! دارد با نیروهایی که آنها میتوانند اسلحه شان را بسمت آمریکا برگردانند، حرف میزند. بنظرم این خیلی توهم ایجاد میکند.

هر زمان دولت مذاکره با ما را شروع کند ما باید یک فکری بکنیم به حال توهمات که پراکنده میشود نسبت به این دولت و طبقه کارگر. و این لااقل یکی از هدفهای این جناح است به نظر.

منتها سوال این است که این حرف که: "ما مقلد امام هستیم باید یک کاری بکنیم تا امام یکچیزی بگوید"، ولی از طرف دیگر میگوید: "حاضریم علنی باشد!" بنظرم این یک تناقض اساسی است در ذهن کسی که آمده و این حرف رازده است.

تو حاضری علنی باشد ولی می‌گویی: اول امام یکچیزی بگوید؟! حتماً علنی نمیکنید تا وقتی امام یکچیزی بگوید؟ بنابراین حاضر نیستی علنی کنی، پس جوابش این است که: خب علنی نمیکنی، داری دروغ می‌گویی راجع به این مسأله. این قسمتش را با بهمن (حبیب فرزاد) موافقم، دارد ماتریال جمع میکند که ببرند پیش امام که:

"ما رفتیم و سونداژ کردیم و اینها حاضرند. شرایط شان هم خیلی خوب نیست، اینها که بیایند از موضع ضعف می‌آیند. ما میتوانیم اینها را یک دوره‌ای به گیج سری بیندازیم و غیره. اصلاً روحیه شان را در هم بشکنیم. یک چیزهایی هم حتی بدست بیاوریم و بعد به اینها حمله می‌کنیم."

دارند ماتریال جمع میکنند که گیس خودشان را ببرند پیش مقامی که می‌خواهد این را به یک سیاست رسمی تبدیل بکند. همینطوری از اینها قبول نمیکنند، احتمالاً به اینها گفتند: برو پپرس و بیا بمن بگو چه گفتند؟

بنابراین، این رابطه را (بواسطه جلال طالبانی) با ما میگیرند.

در این مورد، من هم فکرمی کنم هر کسی با ما تماس گرفته و یک پچ پچی کرد نمیرویم پشت رادیو که بگوینم: یکی آمده از ایران که می‌خواهد مذاکره بکند. اصلاً جواب طرف خیلی روشن است، می‌گوید؛ کی گفته؟ ضد انقلاب با این کار سعی میکند روحیه صفوفش را بالا نگهدارد.

می‌آید این را می‌گوید، اگر ما برویم و از رادیو بگوینم: دولت از طریق شخص ثالث پیشنهاد مذاکره داده، رژیم جمهوری اسلامی می‌گوید؛ دروغ گفتند، شایعه است، ما سازش نمیکنیم این مسأله اصلاً در این سطح نیست.

من این را در چهار چوب دیپلماسی ستری نمی بینم، هر کسی

گرفتی، یا مردم معترضی که در رابطه با حضور نظامی و سربازگیری اجباری اعتراض کرده و گرفتی، بالاخره تمام کسهانی که زندانی گکردید بخاطر اینکه دارید میجنگید، اینها را باید آزاد کنید.

سوم: تمام کسانیکه کوچ دادی و تضییقات اقتصادی و غیره برایشان ایجاد کردید، اینها را باید برگردانید سر جای خودشان. این شرایط پیش شرطهای هر نوع طرف حساب شدن ما بمثابه کومه له با شما است، در غیر اینصورت ما اصلاً چنین رابطه گرفتن را برسمیت نمی شناسیم و جوابی به آن نمیدهیم. مقدم بر هر نوع پیشنهاد مذاکره و تعیین مکان مذاکره، باید این کارها را بکنند. هر دولتی بطور واقعی مسأله اش این شده باشد که مذاکره بکند باید اینها را بکند.

من میگویم این مضامین را خیلی رسمی در یک نامه ای به جلال طالبانی بنویسیم و بدهیم دستش و کپی اش را نگهداریم. چون اتفاقی که برای ما افتاده این است؛ جلال طالبانی آمده و یکچیزهایی گفته، نامه جلال طالبانی را بدهیم، این را هم نباید علنی کرد. چون هر چیزیکه جلال طالبانی بما میگوید ما نمیرویم پشت رادیو بگوئیم، اینهم یکی از همانها است.

اگر دولت یکچیزی گفت (در رابطه با مذاکره) ما میرویم و میگوئیم؛ در این تاریخ شخصی بنام جلال طالبانی این سنوالها را از ما کرده و ما هم این جوابها را به او دادیم، والسلام! چیز دیگری هم باو نگفتیم.

ما نرویم و هی برویم بپرسیم؛ چه شد، جواب نامه ما چه شد و آنها چه میگویند؟ ما نامه را بدهیم و منتظر حرکت بعدی آنها باشیم.

ممکن است شایعاتی باشد بنظرم باید با دقت این شایعات را بررسی کنیم اینها راههای مقابله با خودش دارد، چه بصورت سخنرانی هائیکه، عین همان نامه را برای تشکیلات بخواند و چه بصورت برنامه ای که در سندانج شایع شده که رژیم میخواهد مذاکره کند.

آدم میتواند بگوید؛ این شایعه را تا این حد که توسط شخص ثالث بدست ما رسانده که رژیم یک چنین نیت هائی دارد شنیدیم و در همین سطح با آن برخورد کردیم و شرایط مان را گفتیم ولی بیشتر از این چیزی نشنیدیم.

آدم میتواند تا همان حدی که در سطح جامعه مطرح است با آن برخورد کند و نگذارد ابهام بوجود بیاید. دو تا نکته را اشاره کنم، یکی اینکه بحث توطئه میشود و خنثی کردن عواقبش، من میگویم لازم نیست که ما مجبور باشیم عواقبش را خنثی کنیم، خود مذاکره واقعی صد مرتبه بیشتر از آن توهم و ضعف و یأس ببار میآورد در صفوف خودمان و در فعالین شهر. لازم نیست حتماً طرف نخواهد مذاکره کند ولی بگوید "مذاکره کنیم"، تا این اتفاق برای ما بیفتد.

ببینید! هر کسی اعم از اینکه بگوید؛ طرف میخواهد واقعاً مذاکره کند یا اینکه بگوید؛ اصلاً نمیخواهد مذاکره کند، با این مواجه میشود که این خوش باوری بوجود میآورد، بدبینی و مسائل دیگر بوجود میآورد. ما برای هوشیار بودن در مقابل عواقب این پروسه احتیاجی به تنوری توطئه نداریم و با هر تنوری هم که داریم بحث میکنیم باید جواب مسائل را بدهیم.

یک نکته در حرفهای خسرو بود (نمیخواهم بگویم یک نکته ای گفت، به هر حال مربوط میشود به آن حرفها)

ببینید! اینطور نیست که مردم کردستان به روی هر کسی که با جمهوری اسلامی مذاکره کند تف میکنند، گویا حزب دمکرات با مذاکراتی که با جمهوری اسلامی داشته، دیگر در کردستان پایمال شده است!

بنظرم این تصویر واقعی از مردم نیست، مردم برآیند یکسری کشش ها و فشارها هستند. اگر کسی پیدا شود که خیرش به مردم برسد دستش را هم میبوسند. اینطور نیست که کافی است شایع شود که میخواهند با کومه له مذاکره کنند تا ما دیگر نتوانیم سر مان را توی مردم بلند کنیم یا مثلاً تأثیر منفی و مخربی در روحیه ها بگذارد، بنظرم اینطور نیست.

دوم اینکه برای ما قرار نیست مذاکره وقتی برای ما خیر داشته که حقوق مردم کسب شده باشد، که با نشدنش بگوئیم این برای ما جای مثبتی ندارد. بنظرم با هر دلیلی، با هر دلیل ارتجاعی و ضد انقلابی که فقط همین دلایل میتواند برای جمهوری اسلامی داشته باشد بیاید بگوید؛ بیاید مذاکره کنیم! ما باید بعنوان یک نیروی سیاسی بشینیم و ببینیم ما چه میتوانیم در این قضیه بدست بیاوریم.

خُب او میخواهد با ما مذاکره کند و میگوید آتش بست میدهم. آتش بس میدهد؟ من میتوانیم استفاده های دیگر بکنم. کسی جلوی دهان من را که نگرفته بگویم: مردم! مواظب باشید، میزند. آمادگی نظامی تان را بالا ببرید، نیرو جابجا میکند. فعال من که از زندان است یا تصادفاً ۶ - ۵ نفر آزاد کرده میگویم؛ بیا پیش خودمان. هزار و یک کار و اینکه آموزش میبرم.

اگر آن شرط (ناصر جاوید) را قبول کند؛ که باشد مردم جمع بشوند و راجع به مذاکره اظهار نظر کنند، خُب در پلاتفرم من هست که مردم حرف بزنند، میدانم آخرش جنگ است آن مردم هم میدانند آخرش جنگ است.

به هر حال بحث بنظر من یک پله ای است بین اینکه یا بر سر حقوق مردم مذاکره میکنیم یا نفس مطرح کردن مذاکره کاملاً بضرر ما است.

بنظرم یک اتفاقی افتاده، بهتر است برای ما، اگر طرف رفته باشد در پُر مذاکره ما با پُر جنگ با او باشیم. بهتر است رفته باشد در پُر مذاکره، ما طلبکاریم.

بگذار اینطور بگویم: تصویر حقوقی و پرنسپبی که ما از مسأله می‌دهیم عین تصویر عملی است که باید دنبالش برویم، هیچ دو تا چیز اینجا ندارید، بنابراین می‌توانیم در تصویر از آن حرف بزنیم. یک تصویر حقوقی و پرنسپبی داریم که می‌گوئیم؛ موضع ما این است و اگر چه بکنید مذاکره می‌کنیم و اگر چه نکنید مذاکره نمی‌کنیم، ولی یک کارهائی هم علاوه بر این تصویر هست که: "آن را هم می‌کنیم برای اینکه این سر نگیرد!"

ما همان چیزی را که می‌گوئیم اجرا می‌کنیم و همان چیزی که می‌کنیم، حتی برای ما کنکرت، درست است. من بحث این است. من می‌گویم آن نامه را طوری بنویسیم که معلوم باشد چه می‌گوئیم و به آن هم واقعاً عمل کنیم. خب من کاملاً با این موافقم. پیشنهادم این است که این نامه را مشخصاً به شخص ثالث بنویسیم برای اینکه این دوره باید مستند باشد، شفاهاً اتفاقاً آن شایعات خیلی گل می‌کند، می‌گویم این نامه را همین لحظه بدهیم به تشکیلات خودمان. جلوی دهان جلال طالبانی را که نمیشود گرفت او تا حالا به صد نفر گفته، عراقیها فهمیدند، از قول خودمان هم پرسیدند و شنیدند. برویم به همه مردم و طبقه زحمتکش بگوئیم، من در این حرفی ندارم. این را بدهیم. ولی این حالت هم هست: آیا خودمان، رأساً قبل از اینکه اصلاً رژیم بیرون و علنی راجع به مذاکره حرفی زده باشد، اسم این را در رادیو بیابوریم؟ این که صد مرتبه بیشتر توهم بیار و موضوع بحث مردم میشود، به نظرم نگذاریم این کار انجام شود. ببینیم اگر کسی غیر از آن اگر این مسأله را انداخت توی مردم جوابش را می‌دهیم، اگر نیانداختند چرا و چه مرضی داریم مردم را بیابوریم سر این مسأله؟ "بدهیم بمردم؟" به مردم نه! نامه را بعنوان یکی از اسناد تشکیلاتی می‌دهیم دست تشکیلات کومه له، حتماً آن را می‌گذارد و با اهل آبادی حرف می‌زند دیگر. یعنی هیچ راهی نیست که یک کاری بکنیم که به خلق آبادی و خانواده هائی که می‌آیند، نگفت. ولی می‌گوید که اینطوری شده، آمدند و تماس گرفتند و بچه ها بهش گفتند؛ برو بابا حل داری؟! همان مکانیزمی که آن شایعه را پخش میکند هنوز مناسبتر است برای خنثی کردنش تا اینکه با برخورد علنی - رسمی که مسأله را بیش از حد بزرگ میکند.

این متن ها را رفیق عزیز "دنيس مر"، به خواهش من از روی نوارهای پلنوم ۱۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - ۱۵ تا ۱۹ نوامبر ۱۹۸۷، ۲۴ تا ۲۸ آذر ماه ۱۳۶۶ - پیاده، مقابله و تایپ کرده است. من مجدداً متن ها را ادیت و مقابله کرده و برخی اصلاحات در تبدیل لحن گفتاری به نوشتاری گنجانده ام. با سپاس فراوان از دنيس عزیز.

ایرج فرزند ۲۹ اکتبر ۲۰۲۳

مبارزه مسلحانه را شما وقتی می‌کنید که طرف دست به اسلحه برد. حالا به هر دلیل کثیفی می‌خواهد سه ماه دست به اسلحه نبرد و تو هم که استراتژی نظامی ات با این مذاکره معلق نمیشود، اینکه حالا دارد با این کار جلوی حمله بزرگ زمستانی من را می‌خواهد بگیرد. ما یک چنین استراتژی نظامی نداریم که در این زمستان دخل تو را بیابوریم، می‌خواهید آتش بس رسمی بدهی؟ بدهید دیگر! من باین معنی کاری به نیت اش ندارم. اینکه آب پاکی بریزند دست فلان جناح؟ بنظرم آنها خودشان میدانند. نامه ای که ما بدهیم هر چقدر هم دقیق باشد، آن جناح اگر ببیند به ضررش است می‌گذارد جیب خودش و شفاهی نقل بمعنی میکنند.

بالاخره اینطوری نیست که آن جناح فقط لنگ این است که خودش بفهمد ما چه می‌گوئیم؟! خودش هم میدانند ما چه می‌گوئیم.

نظرم یک فرق اساسی دارد با اینکه (ر) حمید گفت؛ "قبلاً هم به حزب دمکرات گفته". "خب این دفعه آمده به ما گفته، چرا قبلاً بما نمی گفت؟"

خود طرف با اینکه میدانند ما چه جوابش را می‌دهیم، میدانند ما کی هستیم، اصلاً تصویر خیلی روشنی از "کومه له" دارد، کسیکه رادیوی خودش را باز کند آن تصویری که بگیرد میرسد به جمهوری اسلامی،

اتفاقاً ایندفعه آمده به ما هم می‌گوید. یعنی یک مقدار مسأله برای خودش بیخ دارتر از آنچه می‌دانست که سابق به حزب دمکرات میگفت و با رهبر بسیج صحبت میکرد. حاضر است اسم رفسنجانی را هم بگذارد روی کاغذ؛ که ایشان هم گفته! اگر هم توطئه است، توطئه ای است که قرار است برای طرف طولانی باشد. یک پلیتیک عادی روزمره نیست، یک توطئه طولانی تر، یا می‌خواهد روی برآیند نیروها تأثیر بگذارد، می‌خواهد فرجه بخرد، می‌خواهد ما را زیر فشار بگذارد. ولی همه اینها به این معنی نیست که ما باید از این خلاص شویم، مثل یک تله ای که برای روباه گذاشتند و فقط میشود از این در رفت! جنگش هم از این توطئه بزرگتر بود دیگر.

حمله کرد به ما و ما یک سیاستی در پیش گرفتیم که جنگش بضررش تمام شد دیگر. این را هم میشود برای یاروبه برعکس تبدیل کرد.

در مورد اینکه ما نخواهیم مذاکره کنیم، آن مثال راه کارگر را که ایرج (آذرین) زد درست است، همه اینها یعنی اینکه ما عامل خارج این بحث را نمیتوانیم بیابوریم مایه پشت پا زدن این پروسه بکنیم که.

اگر راه کارگر هم مسأله کشتگر برایش مطرح است و در عین حال می‌خواهد با ما قانون کار را بدهد، این مسأله با "قانون کار دادن" مربوط است، بنابراین می‌توانیم در تصویر از آن حرف بزنیم.

انتخابات اسرائیل

انتخاب بنجامین نتانیا هو به نخست وزیری اسرائیل، روند سازش اعراب و اسرائیل و حل و فصل مساله فلسطین را با بحرانی جدی روبرو کرده است. البته کم نیستند ناظرانی که معتقدند اظهارات تاکنونی نتانیا هو علیه «پروسه صلح» رجز خوانی های دوره انتخابات برای جلب آراء راست مذهبی بوده و پس از تشکیل کابینه بشدت تعدیل خواهد شد. گفته میشود تاکیدات نتانیا هو بر «وحدت ملی» و «صلح» در نخستین سخنرانی اش پس از پیروزی در انتخابات گواه این چرخش است. گفته میشود پروسه صلح مبتنی به یک توافق بین المللی میان دولت اسرائیل با اعراب و میانجیگران غربی است و نتانیا هو نه میخواهد و نه میتواند چندان از آن منحرف شود. گفته میشود، لیکود هم میتواند صلح کند، و چه بسا نظر به موقعیتش در صحنه سیاسی اسرائیل، قابلیت بیشتری برای خوراندن پروسه صلح به جناح راست جامعه اسرائیل دارد.

اما اینگونه تفسیرها دو فاکتور اساسی را که تا همینجا به وقوع پیوسته است و تاثیر تعیین کننده ای بر روند آتی اوضاع خواهد داشت، ندیده میگیرند. حتی اگر نتانیا هو بخواهد به اساس سیاست پرز وفادار بماند، دو عامل با روی کار آمدن او دگرگون شده است. اول، فضای حاکم به روند صلح، و دوم شتاب این روند. این دو عامل از اینرو تعیین کننده اند که در دو سوی مذاکرات صلح نه دو قطب یکپارچه، بلکه دو اردوی متشنج و دستخوش کشمکش داخلی قرار گرفته اند. کل پروسه صلح بر این فرض بنا شده بود که چه در جبهه اسرائیل و چه در جبهه اعراب و فلسطینی ها، راست افراطی خاموش و خنثی خواهد شد. روند صلح خاورمیانه نه صرفا بر آستی و دست دادن عرفات با پرز و رابین، بلکه بر اعلام آمادگی هر یک برای تسویه حساب با راست افراطی و مذهبی در کمپ خود مبتنی بود. انتخاب نتانیا هو این فرض را مطلقا زیر سوال برده است. هر نوع کند شدن روند مذاکرات، به تعویق افتادن ضرب الاجل ها و بالا گرفتن اصطکاکها و رجز خوانی ها میان

دو طرف، به معنای میدان پیدا کردن بیشتر راست افراطی و مذهبی در هر دو سو است. در استراتژی حزب کارگر، برسمیت شناسی و معتبر کردن عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین، و پذیرش اصل مذاکره درباره استقلال فلسطین و سرنوشت اورشلیم شرط لازم منزوی کردن حماس و جریانات اسلامی و کشیدن مردم فلسطین بدنبال عرفات شمرده میشود. کند کردن روند مذاکرات، تحقیر سیاسی عرفات و سازمان آزادیبخش، که در همان نخستین سخنرانی بظاهر صلح طلبانه نتانیا هو هم بروشنی پیدا بود، و نقض تعهدات دولت پرز در قبال خروج از کرانه غربی و مذاکره پیرامون آینده اورشلیم، معنایی جز به پیش انداختن حماس و جنبش اسلامی و بی خاصیت کردن جریان عرفات و طرفداران مذاکره در اردوی فلسطینی ها نخواهد داشت.

با این همه مساله راست مذهبی و افراطی در خود اسرائیل مساله بمراتب جدی تری است. این قابل تصور بود که در صورت ادامه روند پیشین، جناح غیر مذهبی و طرفدار صلح در میان فلسطینی ها قادر شود حرکت مذهبی و افراطی در جامعه فلسطینی را خنثی کند و به حاشیه براند. اما ترور رابین و سپس انتخاب نتانیا هو بر مبنای یک پلاتفرم راست، نشان داد که مساله فلسطین نهایتا بدون تعیین تکلیف با راست مذهبی و قوم پرست در خود جامعه اسرائیل میسر نیست. جناح راست نشان داده است که خود دچار هیچ توهمی در این مورد نیست و حتی آماده دست بردن به اسلحه است. اما اینکه بستر رسمی چپ در جامعه اسرائیل، بویژه بخشی که حزب کارگر و پرز سخنگوی آن هستند، اساسا توان یا تمایل چنین تصفیه حسابی را داشته باشد، کاملا مورد تردید است. جنایات اخیر دولت پرز در لبنان و مشقاتی که به بهانه مقابله با تروریسم حماس به توده مردم فلسطین تحمیل کردند، و از آن روشن تر قوم پرستی و نژاد پرستی و تحقیر اعراب که رکن اصلی کل ایدئولوژی رسمی در اسرائیل و خمیره مشترک حزب کارگر و لیکود هر دو است، به این حقیقت تاکید میکند.

مصاحبه ای با منصور حکمت دبیرکل کمونیسست کارگری ایران

نوشته صفا حائری سردبیر ایران پرس سرویس

(اصل مصاحبه به زبان انگلیسی است)

لندن - ایران پرس سرویس

شاید از میان همه سازمانهای سیاسی ایرانی، حزب کمونیست کارگری ایران مدرن ترین، آینده‌نگرترین، غربی ترین، و مرفقی ترین آن است. اگر چه ایده‌های بیان شده‌اش تخیلی به نظر می‌رسد، بخصوص در دوران گلوبالیزاسیون و سنگدلی سرمایه داری، با این وجود حزب شایستگی خلاف جریان بودن، دید باز داشتن، نرسیدن از داغان کردن تابوهای کهنه سنتی که توسط اسلام تحمیل شده است را دارد. تابوهای همچون سکس و آزادی بیان و عقیده‌ای که با اسلام مطابقت ندارد و صحبت درباره آنها بخاطر اسلام و در چنین جوامعی ممنوع است.

حزب نظریه ناسیونالیسم (میبینیم که چه خرابیهایی در یوگوسلاوی قدیم دارد بار می‌آورد) و فدرالیسم را بمثابة یک راه حل مطرحه از سوی برخی گروهها مانند کردها که در جستجوی استقلال هستند، رد کرده و بجای آن رفراندوم پیشنهاد میکند. «اگر آنها تصمیم به جدایی بگیرند، بگذارید بروند. اما اگر آنها به ماندن رای دادند، دیگر همه ما در موضع مساوی هستیم، حقوق مساوی برای همه و مبتنی بر صلاحیت هر کس و نه هیچ چیز دیگر».

آنگونه که منصور حکمت دبیرکل جوان و پراثری حزب برشمرده است، برنامه‌های سیاسی و اقتصادی حزب هرگز در هیچ جایی قبلا تجربه نشده است، لذا آدم نمیتواند مطمئن باشد که آیا قابل اجرا هست یا نه. آنچه که حزب در جستجوی آنست خیلی شبیه کار در Kibbutz (مزرعه اشتراکی) در زمان شروعش در اسرائیل است. اما Kibbutz امروزی دیگر به همان پیشگامی که دوران قدیم بود، نیست.

در زیر فشرده مصاحبه سه ساعته‌ای را میخوانید که در یک پاب (Pub) در لندن انجام گرفت. من توسط یک «بادی گارد» مونث زیبا و حرفه‌ای به سیاق سنتهای قدیمی همه سازمانهای زیرزمینی، به این محل برده شدم.

صفا حائری

ژانویه ۱۹۹۹

صفا حائری: اولین سؤال من از شما مربوط به اوضاع کنونی است. اعتراف شگفت آور وزارت اطلاعات بر این امر که کارگزاران آنها عامل کشتارهای اخیر مخالفین سیاسی و روشنفکر بوده‌اند و بیانیه رهبر جمهوری اسلامی (خامنه‌ای) که در آن او مدام خارجیها را دستکم در نوشتن این سناریو سرزنش میکند.

منصور حکمت: جای تعجب نیست. این آن چیزی است که او همیشه میگوید. او همچنین گفته است که این پایان توطنه نیست. به این معنی که او هنوز به تهدید ادامه میدهد. بنظر میرسد که بده بستان و معامله آنها بر روی تفسیر رسمی کشتارها هنوز پایان نیافته است. من فکر میکنم علت اینکه وزارت اطلاعات تصمیم به چنین پذیرشی گرفت این است که مردم هیچ چیز کمتری را قبول نمیکردند و این وضعیت را برای رژیم خطرناک میکرد. شاید برخی از افراد وزارت اطلاعات متوجه شدند که یکی باید یک حداقل امتیازی بدهد و شاید برخی از عوامل را هم قربانی کند. به عقیده من آنچه که مهم است این است که حالا ایرانیان با گوشه‌های خود شنیدند که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یک ماشین کشتار درگیر ترور مردم بیگناه است. این به نوبه خود ترجمان ترس از مردم است. در یک کلام، این تصمیم شگفت انگیز از سوی مردم به مقامات اسلامی تحمیل شده است. این تصمیم همچنین شکنندگی رژیم را نشان میدهد.

صفا حائری: موقعیت و وضعیت رژیم را در چنین لحظاتی چگونه ارزیابی میکنید؟

منصور حکمت: آیا بخاطر دارید زمانی را که شاه گفت «من صدای انقلاب شمارا شنیدم»؟ حالا این رژیم هم در همان وضعیت قرار دارد. اینها هم صدای انقلاب را میشوند. آنها (رهبران) تقریبا به زانو درآمده‌اند. دیگر متحد نیستند. یک جدل شدید در میان حاکمان در جریان است. اینکه می‌شنویم برخی از آنها به خامنه‌ای انتقاد دارند چون که خارجیها را سرزنش میکند، غیرمعمول است. تفرقه بیشتر از آنست که بتوان تصور کرد. آنقدر بزرگ است که شخصی مثل خامنه‌ای را وادار کرده که پای بیانیه وزارت اطلاعات امضا بگذارد. احساس من این است که حالا جمهوری اسلامی تلویحا پذیرفته است که کشتارها کار خودشان است. خودشان را در یک سرایشی خطرناک میبینند.

صفا حائری: آیا فکر میکنید که وضعیت برای صحبت و یا تخمین درباره طول عمر رژیم مناسب است؟

منصور حکمت: جواب دادن به این سؤال سخت است. با این وجود، فکر میکنم از حالا تا یکسال نه تنها جمهوری اسلامی نمیتواند مخالفین را در کشور بیشتر از این نادیده بگیرد، بلکه حتی نمیتواند آنها را سرکوب کند. رژیم هنوز در مقابل مخالفین دست بالا را دارد، اما آنچه که میبینیم این است که رژیم نیاز دارد که روحیه کارگزاران امنیتی و جاسوسی را بالا ببرد و آنها را به کار تشویق کند. بیا بیا بر روی یکسال تا یکسال و نیم شرط ببندیم. کسی چه میداند، جمهوری اسلامی ممکن است زودتر از این هم ناپدید شود.

صفا حائری: بنظر شما اینها چرا موج اخیر ترورها را شروع کردند و چه کسی پشت آن است؟

منصور حکمت: من فکر میکنم که قدم اول توسط گروه شلمچه (گانگسترهای انصار حزب الله زیر کنترل محافظه کاران) و دیگر گروههای فشار دور و بر خامنه‌ای که نفوذشان و رای خود رهبری است، برداشته شد. بنظرم خامنه‌ای از کشتارها خبر داشت و آنرا تقدیس میکرد، اما به او هم میتواند تحمیل شده باشد. زمانی بود که آنها مردم عفو شده را در زندانها میکشند و با افتخار نام قربانیان را اعلام میکردند. اکنون آنها به نقطه‌ای رسیده‌اند که خود را موظف میدانند برخی از افراد خود را بخاطر قتل مخالفین تنبیه کنند. آدمهای غیرسازشکار دور و بر خامنه‌ای باید از او بخاطر تایید دستگیری کارگزاران دغلكار خیلی عصبانی باشند.

صفا حائری: صحبت را عوض کنیم. سازمان شما، حزب کمونیست کارگری نامیده میشود. در چنین زمانی که کمونیسم به خیل عتیقه‌ها پیوسته و کارتهای عضویت در احزاب کمونیست جایشان در موزه‌ها و جزو اقالام کلکسیون است، چرا چنین اسم عجیب و غریبی انتخاب کرده‌اید و کلا برنامه‌تان چیست؟

منصور حکمت: اینها همه در بروشورهای تبلیغی ما توضیح داده شده است. با کمونیسم کارگری ما میخواهیم یک تفسیر جدید از کمونیسم را ارائه کنیم که با آنچه همه از کمونیسم میشناسند متفاوت است. کمونیسم هم مانند سوسیالیسم تفسیرها و گرایش‌های متفاوت آن، از معنی و اهمیت تاریخی واقعی و اصلی خود تهی شده است. در میان تمام کمونیسم‌های متفاوت روسی، چینی، ویتنامی، آلبانیایی، کوبایی و رمانیایی، ما نیاز داشتیم نوع خودمان، نوعی که به ایده‌های مارکسیسم نزدیکتر است را داشته باشیم. نوعی که اساسا علیه مذهب و ناسیونالیسم است. در حالیکه کمونیسم روسی و چینی ناسیونالیست بوده و هستند و برای مذهب جا باز میکنند. به عبارت دیگر آنچه که امروز به عنوان شکست کمونیسم ارائه میشود، شکست آنهاست نه شکست مارکس و انگلس. جوامع بیشتر از هر زمان دیگر به یک جنبش برابری طلبی نیاز دارند.

بنظر ما کمونیسم زنده است. اما بخصوص بعد از فروپاشی شوروی، شاید کمونیسم باید با درخشش واقعی خودش معرفی شود، به مثابه نیروی واقعی علیه نظام وحشی بازارهای بین المللی، نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته. اسم ما از این روست.

صفا حائری: بیایید مثل روشنفکران صحبت کنیم. نام کمونیسم یا سیستم برابری طلبی و غیره، شیخ چیزی مثل کتاب ۱۹۸۴ جورج اورول را یا بازگشت به کمونیسم عصر شوروی، جایی که در آن آزادی کاملا نادیده گرفته شده بود را برای مردم تداعی میکند. حالا با در نظر گرفتن تمام این ملاحظات، با فرض اینکه شما قدرت بگیرید، دولت شما چه شکلی بخود میگیرد؟ آیا حقوق پایه‌ای مردم برای دموکراسی را به رسمیت میشناسید؟ آیا سلطنت طلبان یا ناسیونالیست‌ها و یا خمینی‌چی‌ها آزادی خواهند داشت؟

منصور حکمت: این سؤال معتبری است و بحث ترس مردم از کمونیسم و مارکسیسم هم بحث معقولی است. اول باید این را بگویم که ترسی که شما از آن صحبت میکنید، توسط دشمنان کمونیسم خلق شده است. کسانی که همه چیز را کنترل میکنند، از سیاستها گرفته تا دانشگاهها، از کلیساها گرفته تا سیستمهای آموزشی. آنها یک هیولای ترسناکی از مارکسیسم خلق کرده‌اند. جنگیدن با این شیخ منفی هم امر آسانی نیست. به زمان و انرژی، به رسانه‌های جمعی و به انبوهی از منابع مالی نیاز دارد. بخصوص اگر کسی بخواهد یک تصویر واقعی درباره آنچه که کمونیسم و مارکسیسم است، ارائه بدهد.

بهرحال ما افتخار میکنیم که بگوییم که ما اولین جریان سیاسی بودیم که بحث آزادی بدون قید و شرط برای همگان و بدون هیچ تمایزی را باز کردیم. ما اولین جریان سیاسی بودیم که درباره آزادی با مفاهیم غربی‌اش صحبت کردیم. ما بستن دهانها را به بهانه ملاحظات مانند منافع ملی، مقدسات باصطلاح مذهبی و یا اعتقادات ملی، مردود میدانیم. من مطمئن هستم که اگر برخی از ناسیونالیست‌ها و یا سلطنت طلبان قدرت بگیرند، شاید (فعالیت) ما را غدغن کنند، در حالیکه اگر ما قدرت بگیریم، آنها آزاد هستند با ما مخالفت کنند. ما به آزادی برای همه معتقد هستیم، از جمله برای کسانی بیدین و ضدمنه‌بند. اگر قرار است دیگران را باور کنید، ما را هم باید باور داشته باشید.

اما معتقدم که روی موضع ما در این رابطه بیشتر میشود حساب کرد، چرا که ما ملاحظات مانند ملاحظات مذهبی یا حقوق مقدس سلطنتی و غیره نداریم. ما شاید تنها گروهی هستیم که برای برابری واقعی حقوق زن و مرد، ممنوعیت اعدام، درمان معتادان و حقوق کودکان و فواحش مبارزه میکنیم. بهرحال واقعیت این است که تاکنون هیچ جریان سیاسی‌ای مانند ما، هرگز در قدرت نبوده است، به جز در دوران کوتاهی در روزهای اولیه بلشویکها. اما در حالیکه ما هنوز این تجربه را نداریم، همانطور که میدانید، مذهب در ایران، افغانستان، پاکستان و هنوز در الجزایر این تجربه را دارد و ناسیونالیسم هم در یوگوسلاوی.

صفا حائری: آقای حکمت، شما چیزهای خوبی میگویید و از حکومت موعودتان تصویر زیبایی بدست میدید که بنظرم خیلی عالی است. اما آزادی که شما از آن صحبت میکنید در خود سازمان شما هم اجرا میشود؟

منصور حکمت: سؤالتان را نمیفهمم. هر چیزی که من اینجا میگویم در برنامه و اصول اعتقادی ما هست.

صفا حائری: برنامه را فراموش کنید. سؤال من ساده است. وقتی در جمع خودتان هستید، آیا کسی میتواند نظر خودش را چنانچه منطبق بر نظرات شما بعنوان رهبر نباشد، بیان کند بدون اینکه بیرون رانده شود و متهم به هزاران گناه گردد، بدون اینکه زبانش بریده شود، مانند آنچه فرمانده سپاه پاسداران انقلاب به مخالفان رژیم قول داد؟

منصور حکمت: اگر شما برابری و آزادی‌ای را که ما در درون

خودمان در خاورمیانه شروع کنیم. بنظر شما روابط با کشورهای این مناطق، از جمله اسرائیل، چگونه باید باشد؟

منصور حکمت: من نظر شخصی خودم را میگویم که ممکن است نظر سازمانی نباشد. کشورهای عربی را در نظر بگیریم. بیشتر آنها اگرچه نه همهشان، فاسد، دیکتاتور، غاصب، غیردمکراتیک و مرتجع هستند. مشکل اساسی ما با اسرائیل این است که کشور بر اساس مذهب بنا شده است و این علیه سیاست ما در امر برابری همه مردم دنیا صرف نظر از مذهب، جنسیت، قومیت، نژاد و غیره است. چیزی که امروز در مورد اسرائیل صادق نیست. از سوی دیگر ما همچنین اسرائیل را به مثابه ملتی که در اینجا به دنیا آمده است در نظر میگیریم. به لحاظ سیاسی، اسرائیل مدرن تر، دمکراتیک تر و غربی شده تر است. اگر زندانهای مخصوصی دارد، ولی امکان اعتراض و انتقاد هم در آنجا هست. چیزی که فکر نمیکنم در زندانهای ملک حسین و ملک فهد امکان داشته باشد.

ما همچنین به سیاست اسرائیل در قبال اعراب و ساکنین اولیه این کشور، که از همه حقوق خود در مورد سرزمینشان و زندگی در کشوری که در آن متولد شده اند محروم شده اند، معترضیم. این به نظر ما غیردمکراتیک، غیربشری و غیرمتمدنانه است. اما این خود موضوع بحث دیگری است که شاید موضوع اصلی سؤال شما نباشد.

صفا حائری: حق با شماست. سؤال من این است؛ آیا ایران باید روابط دیپلماتیک با اسرائیل داشته باشد یا نه؟

منصور حکمت: اگر ما در قدرت باشیم، دولت اسرائیل را به رسمیت میشناسیم. ما همچنین پروسه صلح را حمایت میکنیم. ما فعالیتهای سازمانهایی نظیر جهاد اسلامی و حماس را، نه به خاطر اسرائیل بلکه به خاطر اصول خودمان، محکوم میکنیم. ما اما مخلصانه و تماما از حق مردم فلسطین برای احقاق حقوق برحقشان دفاع میکنیم.

در عین حال نباید از پاپ کاتولیک تر بود. اگر فلسطینیها تصمیم گرفته اند با اسرائیل مذاکره کنند، ما چه کسی هستیم که به آنها بگوییم صحبت نکنند. بنظر من تا زمانی که معضل اسرائیل- فلسطین حل نشود، منطقه از تمدن و صلح محروم میماند. تنها یک صلح واقعی میتواند به مردم این منطقه در خلاصی از اسلام و رژیمهای ارتجاعی و فاسدی مثل عربستان سعودی کمک کند. البته نباید نقش آمریکا را در حفظ رژیمهایی چون عربستان سعودی و افغانستان دستکم گرفت.

* * *

این مصاحبه در ژانویه ۱۹۹۹ و به زبان انگلیسی از سوی ایران پرس سرویس انجام شده است. برگردان: شهلا تهامی

حزب خودمان از آن برخورداریم با اکثر سازمانهای غرب، مثلا حزب کارگر بریتانیا مقایسه کنید، ما بسیار پیشروتر هستیم. ای کاش شما میتوانستید در کنگره ما شرکت کنید. کاش ما میتوانستیم کنگره را بطور علنی برگزار کنیم. اگر ما جلساتمان را بطور مخفیانه برگزار میکنیم، این ددمنشی جمهوری اسلامی است که ما را مجبور میکند محتاط باشیم. برای اطلاع شما بگویم که همه تصمیمات ما با رای گیری اتخاذ میشود و از سوی اکثریت تایید میگردد. همه کمیتهها، دفاتر، و دبیرخانههای ما با رای گیری انتخاب شده اند. برعکس بیشتر سازمانهای اپوزیسیون، اگر نه همه آنها، ما تنها سازمانی هستیم که هویت اعضای مسئولش را معرفی میکند. ناشرین و کارکنان همه انتشارات ما بروشنی نامشان برده میشود. هر مقاله ای اسم و امضای نویسنده اش را دارد. برخی از انتشارات ما حاوی مصاحبههایی حتی با دشمنان کینه توزمان است.

صفا حائری: کمپین اخیری که برای دفاع از کارگران نفت ایران سازماندهی کردید، آنچنان بزرگ بود که هر کس فکر میکند که شما یک حزب بزرگ هستید با شعباتی در سرتاسر دنیا. بخاطر اینکه شما قادر هستید از بیشتر اتحادیههای محلی و بین المللی امضا جمع کنید. آیا شما واقعا به این بزرگی هستید؟ آیا واقعا شعباتی در تمام این کشورها دارید؟ یعنی مثلا در کشورهای دوردستی مثل استرالیا و ژاپن؟

منصور حکمت: ما هم اکنون در همه کشورهای اروپای غربی بجز ایتالیا، پرتغال و اسپانیا شعبه داریم. ما در آمریکا و کانادا و همچنین در ژاپن و استرالیا، در ترکیه و عراق و پاکستان حضور داریم.

برعکس بیشتر گروههای چپ، ما معتقد نیستیم که رادیکال بودن جلوی رشدمان را میگیرد. میگویند چپها برای اینکه نفوذ پیدا کنند باید ملایمتر و معتدلتر شوند. من فکر میکنم هر چه بیشتر خودمان باشیم، بهتر است. یعنی چپ رادیکال و تمامخواه بودن (ماکزیمالیست)، یک سرمایه ماست...

صفا حائری: ببخشید منظورتان از تمام خواه چیست؟

منصور حکمت: منظورم این است که ما میخواهیم هر آنچه که فکر میکنیم متعلق به ماست را بدست بیاوریم. مثلا اگر در ایران ۱۵ درصد جمعیت غیر مذهبی، واقعا روشنفکر، علیه سرکوب و انترناسیونالیست و غیره هستند، این بخش از جمعیت باید توسط ایده های ما جلب بشود. بخش عظیمی از زنان که نصف جمعیت ایران را تشکیل میدهند، باید با جنبش ما همراهی کند، زیرا ما برای برابری واقعی حقوق میان زن و مرد مبارزه میکنیم. در جامعه سوسیالیستی ما، ایاب و ذهاب، تحصیل، خوراک، رفاه و خدمات اساسی بطور مجانی در اختیار همه است.

صفا حائری: سوند هم زمانی همینطور بود، اما سیستمش از هم پاشید. شاید دولت ایده آل شما را بشود در کیبوتس پیدا کرد...

منصور حکمت: شاید.

صفا حائری: در مورد جهان صحبت کنیم و از مناطق

نامه هانی از انگلس

همگی برگرفته از:

<https://marxengels.public-archive.net>

نامه انگلس به پل لافارگ [۱]

در لو پرو

لندن، ۶ مارس ۱۸۹۴

شمال غربی، جاده ریجنتر پارک، پلاک ۱۲۲

لافارگ عزیزم،

همین الان سخنرانیهای ژورس و گسد درباره تعرفه‌های غلات را خواندم. باید بگویم که سخنرانی ژورس حیرت انگیز است، و به نظر من تأسف انگیز می رسد که او اجازه یافته متمم خودش را به نام حزب مطرح کند. [۲] نمی خواهم حرفی بزنم درباره پیشنهاد او مبنی بر اینکه دولت باید قیمت غلات را روی حداقل ۲۵ فرانک نگه دارد، که از هر جنبه حمایت گرایی است، بعلاوه اینکه صرفاً به نفع زمینداران بزرگ می باشد، زیرا زمینداران کوچک غله‌ای برای فروش ندارند، تولید آنها حتی برای مصرف خودشان کافی نیست. گسد مسلماً آن را گفته، ولی پس از لئون سی، در حالیکه ما باید، بجای اینکه گام در جای پای آقای سی گذاریم، نخستین کسانی بودیم که آن را بلند اعلام می کردیم. عبارت پردازی ژورس بود که مانع ما شد.

ولی فقط پیشنهاد برای مسئول کردن دولت جهت واردات غلات را در نظر بگیرید. ژورس می خواهد از احتکار جلوگیری کند. بنابراین چه می کند؟ او دولت را مسئول خرید غله خارجی می سازد. دولت کمیته اجرایی اکثریت در مجلس است، و اکثریت در مجلس نمایندگی کننده تا حد امکان کامل خود همین محتکران غله، به صورت سهام، اوراق قرضه دولتی و غیره است. مثل مجلس سابق است، همانی که در آن پانامیست‌ها را مسئول تحقیق در مورد پاناما کردند! این پانامیست‌ها، که در اوت گذشته تجدید انتخاب شدند، کسانی هستند که می خواهید آنها را مسئول جلوگیری از احتکار سازید! برای شما اینکه آنها فرانسه را به وسیله بودجه سالانه و بورس سهام - جایی که در آن حداقل از سرمایه و اعتبار خودشان استفاده می کنند - می چاپند کافی نیست، شما می خواهید چند هزار میلیون و اعتبار ملی را به آنها ارائه دهید، تا بتوانند جیب دیگر مردم را به وسیله سوسیالیسم دولتی بطور کامل تری خالی کنند!

بعلاوه، ژورس خیال می کند که خودش پیشنهادی از همه جهت جدید و بی سابقه ارائه کرده. ولی سوسیالیست‌های خرده بورژوا در بخش زوریخ پیش دستی کرده بودند؛ آنها برای سالها تقاضای انحصار دولتی در تجارت غله را کرده‌اند؛ می توانم

بگویم که دولت آنها بسیار دمکراتیک تر از جمهوری فرانسه است، حتی می تواند رییس پلیسی به خودش هدیه دهد که یک سوسیالیست خرده بورژوا می باشد (آقای وگلستانگر) و چیزی درباره قدردستی کمیسرهای ارشد نمی داند؛ وانگهی، آنقدر کوچک است که می تواند هزینه چرنیاتی بسیاری که آنجا بی معنی هستند را تقبل کند، در حالیکه یک ملت بزرگ نمی تواند بدون معافیت از مجازات به دنبال چنین امور بچگانه‌ای برود.

سخنرانی گسد طبیعتاً با اجبارش به حمایت از برخی پیشنهادات ژورس، حداقل برای حفظ ظاهر، لطمه دید. خوشبختانه شنوندگانش او را به حوزه اصول کلی کشاندند؛ این ما را نجات داد؛ او توانست خودش را به پرداختن اندک به پیشنهاد ژورس محدود کند. در مورد خودم، من ترجیح می دادم که ببینم گسد سخنرانی رسمی اش را مستقل از ژورس و بعنوان سخنگوی گروه ما ادا می کند. با این حال، او کاری را که می توانست انجام داد.

همه اینها نتیجه انتلاف با رادیکال‌های سابق هستند که ما مجبوریم تحمل شان کنیم. [۱] پیش از هر چیز، چرا ژورس وعده‌هایی به رأی دهندگان رادیکال داد که می دانست نمی تواند آنها را عملی کند؟ سنتی رادیکالی [۳]، ولی نه به هیچ وجه سوسیالیستی، سنتی که ما نباید آن را بپذیریم.

سپس آقای ژورس شما، این پروفیسور دکترینر، که با این وجود، بیش از هر چیز از اقتصاد سیاسی نامطلع است و استعدادهایی اساساً سطحی دارد، از استعداد دروغ گویی اش جهت جلو راندن خودش سوء استفاده و وانمود می کند که سخنگوی سوسیالیسم، که حتی آن را نمی فهمد، است. در غیر این صورت او هیچگاه جرأت نمی کرد که سوسیالیسم دولتی را به پیش گذارد که نمایش دهنده یکی از بیماریهای کودکی سوسیالیسم پرولتاری است، بیماری ای که، برای مثال، بیش از دوازده سال پیش در آلمان، تحت رژیم قوانین ضد سوسیالیستی [۴]، هنگامی که آن تنها شکل تحمل شده توسط دولت بود (و حتی توسط دولت محافظت می شد)، بدان مبتلا شدند. حتی آن هنگام نیز تنها اقلیتی ناچیز از حزب برای مدتی کوتاه در این دام گرفتار شده بود؛ پس از کنگره ویدن [۵] کل موضوع کاملاً از بین رفت.

رادیکال‌ها به شما خواهند گفت که بله، البته، ولی ما در فرانسه یک جمهوری داریم؛ در مورد ما، قضیه کاملاً طور دیگری است، ما می توانیم از دولت جهت معمول ساختن تدابیر سوسیالیستی استفاده کنیم! یک جمهوری، در رابطه با پرولتاریا، با سلطنت تنها از این جهت متفاوت است که شکل سیاسی حاضر و آماده‌ای برای حاکمیت آینده پرولتاریا را ارائه می دهد. شما از این جهت بر ما برتری دارید که آن هم اکنون موجود است؛ ما، به سهم خودمان، باید ۲۴ ساعت برای ایجادش تلف کنیم. ولی یک جمهوری، مثل هر شکل دیگری از دولت، با آنچه که سازنده‌اش است مشخص می شود؛ تا زمانی که شکل حاکمیت بورژوایی است، نسبت به ما همانقدر دشمن است که هر سلطنتی می باشد (صرف نظر از اشکال آن دشمنی). بنابراین پرداختن به آن بمثابة شکلی اساساً سوسیالیستی و اطمینان کردن به آن جهت انجام وظایف سوسیالیستی، در حالیکه تحت سلطه بورژوازی است، توهمی توجیه ناپذیر است.

مقتنه واحد، جدایی کلیسا از دولت، یک مالیات بر درآمد تصاعدی، محدود کردن ساعات کار روزانه و دیگران مسائل اجتماعی حمایت می کردند. رادیکال‌ها توسط ژ. کلمانسو رهبری می شدند. این گروه با نام رسمی حزب رادیکال جمهوریخواه و رادیکال - سوسیالیست (Parti républicain radical et radical-socialiste) که در ۱۹۰۱ تشکیل شد معروف گشت.

[۴] قانون ضد سوسیالیستی (قانون استثنایی علیه سوسیالیستها) توسط دولت بیسمارک با رأی اکثریت در رایشتاگ، در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۸ جهت مبارزه با جنبش سوسیالیستی و کارگری معرفی شد. این قانون همه سازمانهای حزبی و توده‌های کارگری و مطبوعات سوسیالیستی و کارگری را ممنوع می ساخت و اجازه مصادره نوشته‌های سوسیالیستی و تعقیب سوسیال - دمکراتها را می داد. با این وجود، حزب سوسیال - دمکرات گروهش در رایشتاگ را بر طبق قانون اساسی حفظ کرد. حزب با کمک مارکس و انگلس قادر شد بر هر دوی گرایش‌های رفرمیستی و آنارشیمیستی در صفوفش غلبه کند و پایه خود در بین توده‌های مردم را با ترکیب ماهرانه روشهای کار قانونی و غیرقانونی گسترش دهد. با فشار جنبش توده‌های کارگری، قانون ضد سوسیالیستی در ۱ اکتبر ۱۸۹۰ لغو شد. برای اطلاع از ارزیابی انگلس از این قانون، به مقاله او با عنوان «بیسمارک و حزب کارگران آلمان» (جلد ۲۴ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۹-۴۰۷) مراجعه نمایید.

[۵] کنگره حزب سوسیالیست کارگران آلمان در ویدن Wyden (سویس) در اوت ۱۸۹۰ برگزار شد. آن اولین کنگره غیرقانونی سوسیال - دمکراتهای آلمانی متعاقب معرفی قانون ضد سوسیالیستی ۱۸۷۸ (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۵ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس) بود. کنگره از موضع آنارشیمیستی یوهان ماست و ویلهلم هاسلمان، که همه طرق قانونی مبارزه را رد می کرد، حامی ترور فردی بود و کارزاری علنی علیه رهبری حزب برپا نمود، انتقاد و آنها را از حزب اخراج کرد. کنگره به اتفاق آرا تصمیم گرفت که کلمه «قانونی» را، که بدین معنا بود که حزب داشت برای دستیابی به اهدافش «با همه وسایل قانونی» کار می کرد، از بیانیه موجود در بخش ۲ از برنامه ۱۸۷۵ گوتا حذف کند. کنگره موقعیت نشریه Der Sozialdemokrat را بعنوان ارگان رسمی حزب تأیید نمود.

[۶] اشاره است به انتشار اثر انگلس «منشأ خانواده، ملک خصوصی و دولت» به زبان فرانسوی توسط هنری راهه؛ این ترجمه با ویراستاری لارا لافارگ که برای تصحیح نقایص متعدد موجود در آن کار شگفت انگیزی انجام داده بود تهیه شد. انگلس با مطالعه ترجمه مورد تجدیدنظر قرار گرفته نظری بسیار مساعد درباره کار انجام شده پیدا کرد. این کتاب در اکتبر ۱۸۹۳ تحت عنوان *L'Origine de la famille, de la propriété privée et de l'état* منتشر شد. {۱} مراجعه نمایید به جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، صفحات ۲۴۹ و ۲۶۲. - ویراستار.

- ترجمه جواد راستی‌پور

- انتشار بدون مقابله و تغییر ۲۸/۶/۲۰۲۲

ما می توانیم به زور امتیازاتی از آن بگیریم، ولی هرگز نمی توانیم انتظار داشته باشیم که وظایفمان را انجام دهد. حتی اگر قادر بودیم توسط اقلیتی آنچنان قوی که می توانست از یک روز به روز دیگر به اکثریت تبدیل شود کنترلش کنیم.

با این حال، کاری که انجام شده رانمی توان انجام نشده کرد. فرصتهای دیگر وجود خواهند داشت که افراد ما قادر خواهند بود به پیش بیایند و گرایشهای خودشان را، به وسیله لوائج، اظهار دارند.

خب، آیا از ازدواج لوییز غافلگیر شدید؟ برای چند ماه در حال آماده شدن بود. فریبرگر وین را ترک کرده و از یک شغل دانشگاهی عالی به این دلیل که آنها او را از آگاه ساختن کارگران نسبت به علل اجتماعی اوضاع بدشان در سخنرانی‌هایش منع کردند گذشت. بنابراین او اینجا آمد و فرصتهای بسیار خوبی در بیمارستانهای اینجا پیدا کرده. هنگامی که آن مسئله حل شد، دلیل دیگری برای به تأخیر انداختن ازدواج وجود نداشت. او در حالیکه منتظر بود توقعاتش متحقق شوند به اینجا آمد تا به همسرش بپیوندد، می توانید ببینید که این ازدواجی کاملاً مادرسالارانه است، شوهر شاگرد شبانه روزی همسرش است!

این من را به یاد تحقیقات خودم درباره مدارس لاری و ترجمه آنها که لارا لطف کرده و انجامش داده انداخت. [۶] امیدوارم که او چند تغییر کوچک که من پیشنهاد دادم را بپذیرد و شما به او گفته باشید که من چقدر از ترجمه بخش سوم و چهارم خرسند شدم. از طرف من او را ببوسید.

ارادتمند شما،

ف. ا.

نخستین انتشار ناکامل در: *Le Socialiste* شماره ۱۱۵، ۲۴ نوامبر ۱۹۰۰

و نخستین انتشار کامل در: *F. Engels, P. et L.*

Lafargue, Correspondance, t. II I, Paris ۱۹۵۹, انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] متن کامل این نامه نخستین بار در این کتاب به زبان انگلیسی منتشر شد: ف. انگلس و پل و لارا لافارگ، «مکاتبات»، جلد ۳، ۱۸۹۵-۱۸۹۱. مسکو، ۱۹۶۳.

[۲] در فوریه ۱۸۹۴ مجلس نمایندگان فرانسه در مورد موضوع تعرفه‌های غلات بحث کرد. ژان ژورس قانونی را پیشنهاد داد که انحصار دولتی برای واردات غلات تأمین می کرد. ژول گسد از این پیشنهاد حمایت کرد.

[۳] رادیکال‌ها - در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، یک گروه پارلمانی در فرانسه که سابقاً متعلق به حزب جمهوریخواهان معتدل («فرصت طلبان») بود با این عنوان خوانده می شد. رادیکال‌ها عمدتاً متکی به خرده بورژوازی و تا حدی بورژوازی متوسط بودند؛ آنها از مطالبات مشخص بورژوا - دمکراتیک نظیر مجلس

نامه انگلس به پائول اشتومپف در ماینتز

لندن، ۳ ژانویه ۱۸۹۵

شمال غربی، جاده ریجنترز پارک، پلاک ۴۱

پیرمرد عزیز،

همانطور که می بینید، من تبریک شما به مناسبت کامل کردن هفتاد و چهارمین سال عمرم (شما اینقدر لطف داشتید که من را یک سال جوان تر کنید (از آنچه هستم)) را با یک تبریک پُرتنین سال نو پاسخ می گویم. بگذارید امیدوار باشیم که هنگام فرا رسیدن سال بعد، هر دوی ما هنوز سرحال و سرزنده باشیم؛ چون من بسیار تمایل دارم که یک نگاه زیرچشمی به قرن جدید ببندازم، اگر چه تا اول ژانویه ۱۹۰۱ یا در آن حدود، یک در هم شکسته کامل خواهم بود، و آنگاه بگذارید هر چه می خواهد رخ دهد.

من بیجهت نگران قیل و قال در حزب نبودم [۱]. این خیلی بهتر است که چیزهای از این نوع هر از چند گاهی سر بلند کنند و به نحو مناسبی صادقانه و کامل مورد بحث قرار گیرند تا اینکه مردم شب‌کلاه به سر کرده و بیخبر به بستر بروند. زیرا دقیقاً همین حقیقت که حزب بطور پیوسته و غیرقابل توقف رشد و گسترش یافته بدین معنی است که جذب عناصر جدید از پیشینیان آنها مشکل تر می باشد. کارگران شهرهای بزرگ، یعنی باهوش ترین و هشیارترین‌ها، هم‌اکنون با ما هستند و چیزی که الان می گیریم یا کارگران شهرهای کوچک و مناطق روستایی، یا دانشجویان، فروشندگان و غیره هستند، یا باز، آنهایی که سعی می کنند سرشان را بالای آب نگه دارند، خرده بورژوازی و چنان پیشه‌وران مستقلی که هنوز صاحب یک تکه زمین اند یا آن را اجاره می کنند، و حالا، علاوه بر همه اینها، خود خرده دهقان. از آنجا که حزب ما در واقع تنها حزب واقعا مترقی است و از آن بیشتر، تنها حزبی است که به حد کافی قدرتمند است تا انجام پیشرفت‌ها را تضمین کند، بدیهی است که تحمیل کمی سوسیالیسم به دهقانان متوسط و بزرگ غرق در بدهی و تقریباً عاصی، بخصوص در مناطقی که چنین مردمی در اکثریتند، وسوسه انگیز است. آن امر می تواند شامل فراتر رفتن از حدودی که اصول حزب ما اجازه می دهند باشد، در این صورت مقداری بلوا بپا خواهد شد، ولی بنیان حزب ما به حدی محکم است که هیچ صدمه‌ای به بار نخواهد آمد. هیچکس نه اینقدر احمق است که جدا گسستی از اکثریت بزرگ حزب را در نظر داشته باشد، نه اینقدر متکبر که باور داشته باشد خودش قادر است، در کنار حزب بزرگ ما، یک حزب کوچک خصوصی، نظیر حزب مردم شوآبانی [۲] که در واقع توانسته تعداد افرادش را از هفت به یازده شوآبانی افزایش دهد، بر پا کند. تمام این مجادلات تنها به درد این

خورده است که بورژوازی، که اکنون بیست سال است که پیوسته روی وقوع یک انشعاب حساب می کند، را ناامید نماید، در حالیکه همزمان تضمین می کند که کمترین خطر یک انشعاب وجود نداشته باشد. برای مثال، لایحه خرابکاری کنونی [۳] او ارتقاء لییکنخت به مقام نماینده حقوق رایشتاگ و قانون اساسی امپراتوری [۴] را در نظر بگیرید، به همین ترتیب کودتایی که به آن تهدید شده و تخلف از قانون توسط قدرتهای موجود را. البته که حماقت‌هایی هم از جانب ما سر میزند، ولی برای اینکه به مخالفانی نظیر اینها امکان داده شود که روی دست ما بلند شوند، ما باید گرفتار چنان حماقت ژرفی باشیم که در هیچ کجای جهان امروز رقیبی نداشته باشد. جدا از این، ایده شما درباره دادن فرصتی به نسل جوان تر که سکان حزب را در دست بگیرد و بدین سان بودن در آن موقعیت پُر در دسر را تجربه کند، ابدأ بد نیست؛ اما من باور دارم که آنها تجربه و قضاوت صحیح را حتی بدون این نوع تجربه به دست خواهند آورد.

همانطور که می توانید از روی آدرس من ببینید، من، آنطور که زمانی می گفتیم، چند در جابجا شده‌ام. این خانه بسیار بهتر و مناسب تر است و بسیار به ورودی پارک نزدیک است.

امیدوارم کار و بار «هایلیگ گایست [۵]» که وقتی با هم بودیم چند گیلان [مشروب] در دست و حسابی آنجا خوردیم، هنوز رونق داشته باشد [۶]. من مایلم قدری حرارت روزهای تابستانی را در زیرزمینهای گوتیک آن خنک کنم. ولی چه کسی می داند چه چیز اتفاق نخواهد افتاد؟ هیچ وقت نباید مردن را به زبان آورد.

خب، بار دیگر فرا رسیدن سال نو را تبریک می گویم و سلام‌های گرم می فرستم. از طرف

ارادتمند شما

ف. انگلس

نخستین بار به صورت خلاصه شده در این کتاب منتشر شد:

F. Engels, Politisches Vermächtnis aus unveröffentlichen Briefen, Berlin, ۱۹۲۰

و به صورت کامل در:

مارکس و انگلس، «آثار»، نخستین ویرایش روسی، جلد ۲۹، ۱۹۴۶

انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] پائول اشتومپف Paul Stumpf در نامه مورخ ۲۶ نوامبر ۱۸۹۴ خود به انگلس بيمش را از اختلافات در کنگره حزب سوسیال-دمکرات آلمان در فرانکفورت در اکتبر ۱۸۹۴ اظهار

نامه انگلس به ف. ویسن [۱] در بپرد (تگزاس)

لندن [۱]، ۱۴ مارس ۱۸۹۳

شمال غربی، جاده ریجنتز پارک، پلاک ۱۲۲
رفیق عزیز،

کارهای انباشته شده من را از پاسخ دادن زودتر به یادداشت مورخ ۲۹ ژانویه شما بازداشتند.

نمی فهمم که چرا اگر یک نفر نامزدهایی برای منصبی سیاسی که جهت رسیدن به آن انتخابات لازم است معرفی کند و اگر او به این نامزدها رأی دهد، حتی اگر او سعی داشته باشد که آن منصب را ملغی نماید، این امر الزاما باید تخلف از اصول سوسیال-دمکراتیک باشد.

می توان اینطور در نظر گرفت که بهترین راه برای الغای ریاست جمهوری و سنا در آمریکا انتخاب افرادی به این مناصب خواهد بود که خودشان را متعهد به الغای آنها ساخته اند؛ آنگاه برای فرد منطقی خواهد بود که رفتاری متناسب داشته باشد. ممکن است دیگران این روش را نامناسب بدانند؛ این نکته ای قابل بحث است. ممکن است شرایطی پیش بیایند که در آنها چنین طرز عملی همچنین شامل رد کردن اصول انقلابی شود؛ این که چرا همیشه و همه جا باید چنین شود را من اصلا نمی فهمم.

نخستین هدف جنبش کارگری تسخیر قدرت سیاسی برای طبقه کارگر و توسط آن است. هنگامی که در این مورد به توافق رسیدیم، محتمل نیست که اختلاف عقیده بین افراد درستکاری که کاملاً متوجه اند دارند چکار می کنند، در خصوص راه و روشهای مبارزه مشاجره ای بر سر اصول را ایجاد کند.

از دید من بهترین تاکتیکها در هر کشوری آنهایی هستند که سریع تر و مطمئن تر به هدف می رسند. ولی در آمریکا بطور خاص آن هدف هنوز خیلی دور است، و من باور دارم در اشتباه نخواهم بود اگر اهمیتی که گاهی هنوز به چنین مسائلی آکادمیکی در آنجا داده می شود را به همین وضعیت نسبت دهم.

من به شما اجازه می دهم این سطور را منتشر نمایید - خلاصه نشده.

بسیار به شما ارادت دارم،
ف. انگلس

نخستین بار با تلخیص اندک در این کتاب منتشر شد:

Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, Jos. Dietzgen, Friedrich Engels, Karl Marx u. A. an F. A. Sorge und Andere, Stuttgart, 1906

و متن کامل آن (به انگلیسی) در مجله «علم و اجتماع»، جلد ۱۱، شماره ۳، نیویورک، ۱۹۳۸ منتشر شد.

انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

توضیحات

[۱] این نامه برای اولین بار به زبان انگلیسی در مجله

داشت (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۴۱۸ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس) که از دید او نشان دهنده فراگیری ناکافی اصول تئوریک اولیه توسط اعضای جوان حزب بود.

[۲] اشاره است به حزب مردم آلمان (Deutsche Volkspartei) که در ۱۸۶۵ تأسیس شد؛ مرکب از عناصر دمکرات خرده بورژوازی و تا حدی دیگر ائتلاف بورژوازی بود - بیشتر از ایالات جنوبی آلمان. حزب مردم آلمان مخالف هژمونی پروس در آلمان بود و از یک باصطلاح رایش آلمانی کبیر که قرار بود پروس و اتریش را در بر گیرد طرفداری می کرد. اگر چه حزب مردم به پیش برنده سیاستهای ضد پروس بود و شعارهای دمکراتیک مطرح می کرد، همزمان بیانگر آرمانهای قوم گرایانه ایالات جداگانه آلمان بود. موضعش علیه اتحاد آلمان در یک جمهوری دمکراتیک یکپارچه بود.

[۳] انگلس به پیش نویس یک قانون درباره ترمیمات و الحاقیه قانون کیفری، قانون کیفری نظامی و قانون مطبوعات (Der Entwurf eines Gesetzes, betreffend Änderungen und Ergänzungen des Strafgesetzbuchs, des Militärstrafgesetzbuchs und des Gesetzes über die Presse) «خرابکاری (Umsturzvolage)» معروف بود. این قانون مجازات سختی را برای «قصد انجام براندازی سیستم دولتی موجود»، حتی بدون وجود عملی مجرمانه، در نظر داشت، همچنین برای حمله به مذهب، سلطنت، ازدواج و مالکیت دولت در دسامبر ۱۸۹۴ پیش نویس این قانون را در رایشستاگ ارائه داد، ولی ریاست مجلس آن را در مه ۱۸۹۵ رد کرد.

[۴] در ۶ دسامبر ۱۸۹۴ اعضای فراکسیون سوسیال-دمکرات در رایشستاگ هنگامی که رئیس رایشستاگ فون لوتزو (von Levetzow) سلامت امپراتور ویلهلم دوم را اعلام کرد، و دیگر نمایندگان برپا خاستند تا سه فریاد «هورا!» سر دهند، بلند نشدند بلکه نشسته باقی ماندند. چنین رفتاری از گروه سوسیال-دمکرات بعنوان یک توهین به شاه (lèse-majesté) توصیف شد و دادگاه منطقه برلین فوراً تصمیم به اقدامات قانونی علیه لیکنخت گرفت. در ۱۱ دسامبر صدر اعظم شاهزاده هوهن لوهه (zu Hohenlohe) درخواست کرد که رایشستاگ تصمیم دادگاه را تأیید کند. ولی در ۱۵ دسامبر رایشستاگ این درخواست را با ۱۶۸ رأی علیه ۵۸ رأی رد کرد.

[۵] اشاره است به اقامت مارکس و انگلس در ۷-۹ آوریل ۱۸۴۸ در مایننز، در جریان مسافرت از پاریس به کلن. آنها زمانی که در مایننز بودند با اعضای محلی اتحادیه کمونیستها، از جمله پائول اشتومپف ملاقات کردند تا درباره متحد شدن انجمنهای کارگری جهت شرکت در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان بحث کنند.

— Heilig Geist {۱} روح القدس. - مترجم.

-ترجمه جواد راستی پور

-باستثنای تغییر چند کلمه، انتشار بدون مقابله و تغییر

۲۷/۶/۲۰۲۲

«علم و اجتماع» (Science and Society) «، جلد ۱۱، شماره ۳، نیویورک، ۱۹۳۸، منتشر شد.

[۲] یادداشت‌های چرک نویس این نامه که توسط انگلس نوشته شده‌اند، به همراه کپی تهیه شده برای ف. سورگه موجودند؛ انگلس آن را همراه با نامه مورخ ۱۸ مارس ۱۸۹۳ خودش (مراجعه نمایید به جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۱۲۶-۱۲۴) برای سورگه فرستاد. خوانش متفاوت از نسخه کپی در مقایسه با نسخه اصل در یادداشتها مشخص شده است. آنطور که از این سه سند پیداست، اشاره می شود که نامه در لندن نوشته شده، گرچه در آن زمان انگلس برای استراحت در ایست‌بورن بود. (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۷۵ از جلد ۵۰ از مجموعه آثار مارکس و انگلس)

[Eastbourne]. در ساحل دریای مانش در ۱۴۰ کیلومتری جنوب لندن قرار دارد انگلس این آدرس را بر روی پاکت نامه نوشت: آقای ف. ویسن، بیرد، تگزاس، ایالات متحده آمریکا.

-ترجمه جواد راستی‌پور

-انتشار بدون مقابله و تغییر ۲۸/۶/۲۰۲۲

نامه انگلس به فریدریش آدولف سورگه^[۱] در هابوکن

لندن، ۳۱ دسامبر ۱۸۹۲

سورگه عزیز،

قبل از پایان سال یکی دو سطر می نویسم. نامه‌های مورخ ۱۸ نوامبر و ۱۶ دسامبر شما را دریافت کردم - بسیار سپاسگزارم. آیا بسته کتابهایی که برای شما در سپتامبر فرستادم و حاوی ویرایش جدید «وضعیت طبقه کارگر» و «سوسیالیسم: اتوپیا و علمی»^[۱] «باترجمه اولین همراه مقدمه‌ای از من بودند را دریافت کردید؟ اگر نکرده‌اید من بسته دیگری با پست سفارشی برای شما خواهم فرستاد.

اینجا، در اروپای قدیمی، امور با قدری انرژی بیشتر از کشور «جوان» شما که هنوز نمی تواند خودش را کاملاً از مرحله تازه بالغ شدن خلاص کند پیش می روند. این جالب توجه، اگر چه کاملاً طبیعی، است که در کشوری به چنین جوانی، که هیچگاه فنودالیسم را ندیده و از ابتدا بر پایه‌ای بورژوازی رشد کرده، تعصبات بورژوازی حتی درون طبقه کارگر اینقدر محکم جا افتاده‌اند. البته این دقیقاً مخالفت کارگر آمریکایی با یک کشور مادر هنوز ملیس به فنودالیسم است که او را به این پندار رهنمون می سازد که سیستم اقتصادی سنتی بورژوازی که او به ارث برده ماهیتاً بطور تغییرناپذیری چیزی برتر و مرفقی تر است، یک کامل ترین در نوع خود^[۲]. همانطور که در نیو انگلند، پوریتانیسم^[۳] دقیقاً بخاطر آنکه دلیل وجودی کل مستعمره است، تبدیل به یک ارثیه سنتی تقریباً غیرقابل تمیز از وطن پرستی محلی شده است. با این حال آمریکایی‌ها هر چقدر پیچ و تاب بخورند، نمی توانند چیزی که بدون تردید آینده‌ای شگرف است را بسادگی نادیده بگیرند، همانطور که نمی توانند یک چک بانکی را نادیده بگیرند بلکه باید صبر کنند تا سررسید آن فرا برسد؛ و دقیقاً به این دلیل که آن آینده بسیار عظیم است، زمان حاضرشان باید تا حد زیادی صرف تدارک برای آن گردد، وظیفه‌ای که، مثل هر کشور جوانی، عمدتاً ماهیت مادی

دارد و درجه‌ای از تفکر محافظه کارانه، چسبیدن به سنن مربوط به بنیان گذاری ملت جدید را می طلبد. نژاد آنگلو-ساکسون - آن شلسویگ-هولشتاینی‌های لعنتی، آنطور که مارکس همیشه آنها را می نامید - در هر صورت دیر شروع به جذب می کند، خصیصه‌ای که تاریخش در هر دوی اروپا و آمریکا (موفقیت اقتصادی و، بطور کلی، تکامل مسالمت آمیز سیاسی) تمایل به پروراندن آن دارد. اینجا وقایع مهم بنتهایی می توانند هر فایده‌ای داشته باشند و چنانچه، علاوه بر انتقال - اکنون تقریباً کامل شده - زمینهای در مالکیت دولت به دستان خصوصی، فرار باشد که صنعت تحت سیاست تعرفه‌ای کمتر دیوانه واری توسعه یابد و بازارهای خارجی تسخیر شوند، ممکن است امور برای مردم شما بخوبی پیش روند. در این کشور نیز مبارزات طبقاتی در طی دوره رشد صنعت مقیاس بزرگ خشن تر بودند و درست در هنگام سلطه پلانزاع بریتانیا در جهان بیرون زدند؛ بطور مشابه در آلمان نیز رشد صنعت مقیاس بزرگ از ۱۸۵۰ با برخاستن جنبش سوسیالیستی مصادف شده است، و در آمریکا محتمل نیست که امور متفاوت از کار درآیند. تغییر انقلابی شرایط همواره مورد احترام قرار گرفته توسط رشد صنعت است که به همین ترتیب اذهان افراد را تغییر انقلابی می دهد.

بعلاوه، آمریکایی‌ها برای مدتی طولانی با مدرک این حقیقت را به جهان اروپایی نشان داده‌اند که جمهوری بورژوازی جمهوری تاجران سرمایه داری است که در آن سیاست تنها یک بده بستان تجاری است مثل هر بده بستان تجاری دیگر - چیزی که سیاستمداران بورژوازی حاکم در فرانسه برای مدتها از آن آگاه بوده‌اند و در سکوت عملی اش کرده‌اند، و درستی آن بالاخره با رسوایی پاناما^[۴] در مقیاسی ملی برای فرانسوی‌ها به خانه آورده می شود. اینطور نیست که سلطنت‌های مشروطه می توانند بخاطر پاکدامنی شان به خود بیابند، زیرا هر کدام پانامای کوچک خودشان را دارند؛ انگلیس، رسوایی انجمن ساخت و ساز که در آن «لیبراتور» بطرز مسنولانه‌ای تعداد زیادی از سپرده گذاران کوچک را از پس اندازهایشان به ارزش حدود ۸ میلیون پوند «آزاد» ساخت^[۵]؛ آلمان، رسوایی‌های باره Baare و «تفنگ‌های یهودی» (لوهه)^[۶] لاکه اثبات می کنند افسر پروسی اکنون، مثل همیشه، یک دزد است، ولی به طریقی بسیار بسیار خرد - تنها چیزی که در مورد او متواضعانه می باشد؛ ایتالیا، بانکا روماننا، که هم اکنون نزدیک به پاناما است، حدود ۱۵۰ نماینده و سناتور را خریده^[۷] او به من گفته شده که اسناد مربوط به آنها بزودی در سوییس منتشر می شوند؛ شلوتر Schlüter باید حواسش به هر چیزی درباره بانکا روماننا که در مطبوعات چاپ می گردد باشد. در روسیه مقدس شاهزاده روس مشچرسکی از بیتفاوتی‌ای که روسیه در قبال افشاگرهای پاناما از خود نشان میدهد خشمگینانه حرف میزند، او می گوید که تنها توضیح برای این امر آنست که پاکدامنی روسی با نمونه فرانسوی‌ها فاسد شده، و اینکه «ما خودمان بیش از یک پاناما در کشورمان داریم.»

با این حال، قضیه پاناما آغاز پایان جمهوری بورژوازی است و ممکن است بزودی ما را در موقعیت‌های بسیار پرمسئولیتی قرار دهد. کل دار و دسته فرصت طلب^[۸] او قسمت بزرگ دار و دسته رادیکال^[۹] اما منتها درجه در مانده و در معرض خطر اند؛ دولت در نظر دارد سر و صداها را خاموش کند ولی این دیگر ممکن نیست، زیرا مدارک مستند در دست کسانی است که مایلند آنها را که در قدرتند را سرنگون کنند یعنی: ۱- اورلنناها، ۲- وزیر سابق کنستانس، که حالا به دلیل افشاگرها درباره گذشته رسوایی آورش جایگاهی ندارد، ۳- روشفورت و بولائزیست^[۱۰]، ۴- کورنیلیوس هرتز که، با عمیقاً درگیر بودن در همه نوع کلاهبرداری، به لندن پناه برده

توضیحات

[۱] بخشی از این نامه برای اولین بار به زبان انگلیسی در نشریه زیر منتشر شد. *The Labour Monthly, L., 1934, No. 10.*

[۲] رسوایی پاناما - یک بده بستان مشکوک در ارتباط با رشوه دادن به دولتمردان، مقامات رسمی و مطبوعات فرانسوی توسط شرکت سهامی کانال پاناما که در ۱۸۸۰ در زمان ابتکار فردینان دو لیسپس جهت احداث کانالی از میان باریکه پاناما در فرانسه تأسیس شده بود. در دسامبر ۱۸۸۸ شرکت اعلام کرد که از پرداخت دیون خود عاجز است و این امر منجر به ضرر هنگفت سهام داران کوچک و اعلام ورشکستگی‌های متعددی شد. این رسوایی مقامات فرانسوی را مجبور به آغاز یک تحقیق نمود. در ۱۹ نوامبر ۱۸۹۲ سلطنت طلبان سه سؤال درباره سقوط پاناما در مجلس نمایندگان مطرح کردند و این مجلس در ۲۱ نوامبر یک کمیسیون تحقیق ۳۳ نفره را انتخاب کرد که شامل ام. هنری بریسون، یک رادیکال، بعنوان رییسش می شد. این کمیسیون مدارک انکارناپذیری بدست آورد که نشان می دادند تعدادی از مقامات رسمی رده بالا، برای مثال، نخست وزیر سابق لوییس کلاود دو سالس دو فریسنیت و دیگران از شرکت لیسپس که می خواست وضعیت مالی واقعی و اختلاس‌هایش را مخفی کند رشوه گرفته بودند. دادگستری فرانسه با جلوتر نرفتن از محکوم کردن ف. لیسپس و تعدادی از افراد آلت دست او سعی کرد تا این رسوایی را خاموش کند (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۱۵۷ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس). پس از آن «پاناما» تبدیل به اصطلاحی متداول برای معاملات بزرگی که مقامات رسمی دولتی را دربر می گرفتند شد.

[۳] انگلس به یک رسوایی اشاره دارد که در ۱۸۹۲ بر سر ورشکست شدن انجمن ساخت و ساز «لیبراتور» (*Liberator*) آزادگر) و بانکها و انجمن‌های سازندگی وابسته بدان فاش شد. اعلام شد که بیش از هفت میلیون لیره استرلینگ، عمدتاً توسط کارگران و طبقات فقیرتر، در این مؤسسات سرمایه گذاری شده بود.

[۴] ال. باره *L. Baare*، یک کارخانه دار آلمانی و مدیر شرکت فولاد بوخوم به دلیل گریز مالیاتی و دیگر دسیسه‌ها به دادگاه برده شد. رسیدگی به مسئله تفنگ‌های تأمین شده برای ارتش آلمان (نزدیک به نیم میلیون قبضه) توسط شرکت یهودی لووه و شرکا *Löwe & Co.* در ۱۸۹۲ در دستور کار رایشتاگ بود. در همان سال جزوه ضد یهودی هرمان آلوارت با عنوان *Neue Enthüllungen. Judenflingen* در دسمن منتشر شد. این جزوه ایسیدور لووه، یک تولیدکننده سلاح، را متهم به تحویل دادن تفنگ‌های معیوب به ارتش آلمان کرد. مالکان شرکت به دلیل افترا از نویسنده شکایت کردند. در دسامبر ۱۸۹۲ آلوارت در مورد اتهام افترا گناهکار شناخته شد و به پنج ماه زندان محکوم گشت.

[۵] منظور انگلس سوء استفاده‌های بزرگ در فعالیت بانکا روماناست که پس از بحث‌های انجام شده در پارلمان ایتالیا در دسامبر ۱۸۹۲ - ژانویه ۱۸۹۳ فاش شد. افراد دخیل در این بده بستان‌های مشکوک دولتمردان، نمایندگان پارلمان، وکلا، روزنامه نگاران و سایرین بودند. این ماجرای رسوایی آور، با اشاره به کلاهبرداری شرکت پاناما، به پانامینو معروف شد. جرعه مباحثات با بیانیه یکی از نمایندگان، ناپولیونه کولاجانی، زده شد. انگلس با مقاله «پانامای ایتالیایی» (مراجعه نمایید به جلد ۲۷ از مجموعه آثار مارکس و انگلس، ص ۶۰-۳۵۶) که در فوریه ۱۸۹۳ در *Vorwärts* منتشر شد واکنش نشان داد. برای اطلاع از جزئیات بیشتر اصطلاح پاناما به توضیح شماره ۶۰ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید.

تنها به این دلیل که راه خروجش را از طریق لودادن همدستانش بخرد. همه این افراد مدارکی بیش از حد نیاز علیه این گروه دزد دارند، ولی دست نگه می دارند، ابتدا و به صورت کلی تر بدین علت که همه باروتشان را یکباره خرج نکنند، دوم، به این منظور که به دولت و دادگاه‌های قانون زمان بدهند تا به طرز ناامیدانه‌ای از یاد آیند. تمام اینها برای آسیاب ما گندم اند؛ اطلاعات کافی بتدریج نشت می کند تا نه تنها دیگ را در حال جوشش نگه دارد و رهبران را به نحو فزاینده‌ای خراب کند، بلکه همچنین به رسوایی و افشاگرها زمان دهد تا کارشان را در دور افتاده ترین بخشهای کشور قبل از انحلال اجتناب ناپذیر مجلس و انتخابات عمومی ای، که در هر صورت نباید خیلی زود فرا رسد، انجام دهند.

اینکه چیزها بسیار به نقطه‌ای نزدیک می شوند که در آن آدمهای ما در فرانسه تنها حاکمان ممکن دولت خواهند بود آشکار است. اما این امر نباید بیش از حد سریع اتفاق افتد، افراد ما در فرانسه به هیچ وجه برای رهبری آماده نیستند. تا زمانی که چیزها مثل اکنون هستند، مطلقاً ناممکن است که بگوییم در این بین چه مراحل واسطه‌ای خواهند بود. احزاب جمهوریخواه قدیمی تا آخرین نفر ناتوان شده‌اند، در حالیکه سلطنت طلبان و مقامات کلیسا که بلبطهای بخت آزمایی پاناما را در مقیاسی وسیع فروخته‌اند، خودشان را با آن کار شناسانده‌اند - اگر آن بولانژه احمق به خودش شلیک نکرده بود، الان سردسته بود. من کنجاوم بدانم که آیا منطق قدیمی ناخودآگاه تاریخ فرانسه باز هم خودش را در این موقعیت اثبات خواهد کرد. شگفتی‌های بزرگ بسیاری در پیش هستند. فقط اگر در زمان وقفه‌ای که در آن هوا صاف می شود، این یا آن امیر لشکر قدرت را تصرف نکند و یک جنگ برنیانگیزد؛ آن تنها خطر است.

در آلمان پیشروی بی انحراف و مقاومت ناپذیر حزب با سرعتی ثابت ادامه دارد. در همه جا موفقیت‌های کوچک برای پیشرفت مدرک ارانه می دهند. اگر لایحه ارتش لنکامابیش آنطور که هست تصویب شود، جریان جدیدی از ناراضی‌ها ایجاد خواهد شد که برای پیوستن به صفوف ما خواهند آمد. اگر لایحه دور انداخته شود، مجلس منحل خواهد شد، انتخابات عمومی انجام می شود، و ما حداقل پنجاه کرسی در رایشتاگ به دست خواهیم آورد که، در یک درگیری، ممکن است غالب اوقات رأی تعیین کننده را به ما دهد. در هر صورت مبارزه، با اینکه شاید احتمالاً همچنین در فرانسه درگیرد، تنها در آلمان می تواند تا به آخر جنگیده شود. ولی خوب است که جلد ۲ { ۱ کتاب کاپیتال } اکنون بالاخره کامل می شود - البته اینطور نیست که من بتوانم بگویم آن کی خواهد بود. زمانه متلاطم می شود و توفان بر می خیزد.

از طرف خودم و آقای کانوتسکی سال بسیار خوبی را برای شما و همسرتان { کاتارینا سورگه } آرزومندم،

ارادتمند شما

ف. انگلس

نخستین انتشار در کتاب

Briefe und Auszüge aus Briefen von Joh. Phil. Becker, Jos. Dietzgen, Friedrich Engels, Karl Marx u. A. an F. A. Sorge und Andere, Stuttgart, 1906

انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۵۰

زیرنویس‌ها

{۱} هر دو اثر توسط ف. انگلس نوشته شده‌اند. مراجعه نمایید به جلد ۴ و ۲۵ از مجموعه آثار مارکس و انگلس. - ویراستار.

{۲} در متن اصلی از اصطلاح لاتین *non plus ultra* استفاده شده است. - مترجم.

- *puritanism* {۳} آیین پاک دینان مسیحی. - مترجم.

{۴} در متن اصلی از کلمه فرانسوی *dirigeants* استفاده شده است. - مترجم.

-ترجمه جواد راستی‌پور

-باستثنای تغییر چند کلمه، انتشار بدون مقابله و تغییر
۲۵/۶/۲۰۲۲

نامه انگلس به کارل کائوتسکی [۱] در اشتوتگارت

لندن، ۱۱ فوریه ۱۸۹۱

کائوتسکی عزیز،

بخاطر دو نامه‌ای که فرستادید از شما بسیار سپاسگزارم.
۱۱ نامه‌های بیل و شیپل را همراه این نامه برمی‌گردانم.

تحریم اعمال شده علیه من توسط برلینی‌ها هنوز برداشته نشده است؛ خبری از هیچ نامه‌ای نیست و واضح است که آنها هنوز تصمیم‌شان را نگرفته‌اند. برعکس، هامبورگر اگو سرمقاله‌ای بسیار منصفانه چاپ کرد [۱] درباره اینکه آقایان هنوز خیلی به لاسالیسم آلوده‌اند و در حقیقت به سیستم حقوق اکتسابی قسم یاد می‌کنند [۲]. از روی این و از روی فرانکفورتر زایتونگ، من همچنین برداشت کردم که حمله مطبوعات اپوزیسیون در اوجش قرار داشت، چنانچه در حال فرونشستن نبود. هنگامی که از آن - که تاکنون تا جایی که من می‌توانم ببینم، بسیار ملایم بوده است - بگذرند آقایان از اضطراب اولیه‌شان درخواهند آمد. در مقابل، طرف مکاتبه برلینی آدلر (آ. براون؟) در واقع از من بخاطر منتشر کردن آن چیز تشکر کرده است [۳]. اگر چند تا صدای اینچنینی دیگر پیدا شوند اپوزیسیون از بین می‌رود.

برای من آشکار شد که آن سند عمداً خوابانده و از بیل در مه / ژوئن ۱۸۷۵، هنگامی که او به من اطلاع داد که تاریخ آزادی اش از زندان ۱ آوریل بوده، مخفی شده است؛ البته، من برای او نوشته‌ام [۴] و گفته‌ام که او باید آن را دیده باشد مگر آنکه «چیزی تبهکارانه» اتفاق افتاده باشد. اگر ضروری باشد، من در زمان مناسب از او تقاضا خواهم کرد که به این نکته جواب دهد. این سند برای مدتی

[۶] فرصت طلبان - یک حزب بورژوازی جمهوریخواه معتدل که پس از انشعاب ۱۸۸۱ در حزب جمهوریخواه و تشکیل حزب رادیکال چپ‌گرا به ریاست ژرژ کلمانسو پدید آمد (به توضیح شماره ۸۶ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید). این عنوان در ۱۸۷۷ توسط روزنامه‌نگاری بنام هنری روشفورت از روی کلمات ل. گامبتا، رهبر «معتدل‌ها»، مبنی بر اینکه اصلاحات باید در «فرصتی مناسب (*en temps opportun*) انجام شوند»، ابداع شد.

[۷] رادیکال‌ها - در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، یک گروه پارلمانی در فرانسه که سابقاً متعلق به حزب جمهوریخواهان معتدل («فرصت طلبان») بود با این عنوان خوانده می‌شد. رادیکال‌ها عمدتاً متکی به خرده بورژوازی و تا حدی بورژوازی متوسط بودند؛ آنها از مطالبات مشخص بورژوا - دمکراتیک نظیر مجلس مقننه واحد، جدایی کلیسا از دولت، یک مالیات بر درآمد تصاعدی، محدود کردن ساعات کار روزانه و دیگران مسائل اجتماعی حمایت می‌کردند. رادیکال‌ها توسط ژ. کلمانسو رهبری می‌شدند. این گروه با نام رسمی حزب رادیکال جمهوریخواه و رادیکال - سوسیالیست (*Parti républicain radical et radical-socialiste*) که در ۱۹۰۱ تشکیل شد معروف گشت.

[۸] بولانژیسم - *Boulangism* جنبشی که در اواسط دهه ۱۸۸۰ در فرانسه پدید آمد؛ نام آن از رهبرش امیر لشکر ژرژ بولانژه، وزیر جنگ در ۸۷-۱۸۸۶ گرفته شده. این جنبش بیانگر دیدگاه‌های شوونیسم ارتجاعی بود. بولانژیست‌ها با توسل به غرور ملی فرانسوی که متعاقب از دست دادن آلزاس - لورن در جنگ ۷۱-۱۸۷۰ فرانسه و پروس جریحه دار شده بود، برای مدتی موفق شدند حمایت مردمی قابل توجهی را جذب آرماتشان کنند و نظامیان رده پایین را تحت تأثیر قرار دهند. بولانژیست‌ها که بر روی نارضایتی عمومی از سیاست‌های داخلی جمهوریخواهان بورژوا سرمایه‌گذاری می‌کردند، تدارک یک کودتا را برای احیای سلطنت در فرانسه می‌دیدند. با این حال جنبش بولانژیست به دلیل گام‌های برداشته شده با پشتیبانی نیروهای مترقی توسط دولت جمهوریخواه دچار شکستی مقتضاحانه شد و رهبران آن از فرانسه گریختند.

[۹] در ۱۸۸۸ شرکت کانال پاناما (به توضیح شماره ۶۰ از جلد ۵۰ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید)، با یاری مجلس نمایندگان که با رشوه خریداری شده بود و با دور زدن قوانین فرانسه که بخت آزمایی را ممنوع می‌کردند، اجازه انتشار اوراق بخت آزمایی - قرضه را دریافت کرد.

[۱۰] اشاره است به پیش نویس قانون مطرح شده در رایشتاگ در ۲۳ نوامبر ۱۸۹۲ توسط وزیر جنگ ورد و رییس ستاد کل ارتش والدرسی که افزایش قدرت عددی نیروهای مسلح آلمان را طی هفت سال تأمین می‌کرد. قدرت متوسط سالانه این ارتش ۴۹۲۰۶۸ نفر تعیین شده بود؛ پیشنهاد می‌شد که یک دوره خدمت دو ساله در پیاده نظام، که می‌توانست توان عملیاتی ماشین جنگی را ۳۰٪ افزایش دهد، مرسوم شود. افزایش برنامه ریزی شده در قدرت نیروهای زمینی از مجموع همه توسعه‌های قبلی، تا سال ۱۸۷۴، فراتر می‌رفت. اینطور برنامه ریزی شده بود که رشد چشمگیر در هزینه‌های نظامی با افزایش مالیات بر کالاهای مصرفی جبران شود. این نارضایتی گسترده‌ای را در بین توده‌های مردم و همچنین برخی احزاب سیاسی بورژوا برانگیخت. در ۶ مه ۱۸۹۳ اکثریت رایشتاگ پیش نویس لایحه دولت را رد کرد. در همان روز قیصر رایشتاگ را دو سال زودتر از موعد منحل کرد. پس از یک انتخابات جدید، در ژوئن ۱۸۹۳، پیش نویس مشابهی توسط رایشتاگ تصویب شد.

در واقع، اگر شما اکنون، ۱۵ سال بعد، نمی‌توانید نظرتان را درباره‌ی چرندیات تئوریک لاسال و مأموریت پیغمبرگونه‌ی او بیان کنید، پس چه وقت قادر خواهید شد این کار را انجام دهید؟

با این حال، حزب همانطور که هست، کمیته‌ی اجرایی، گروه پارلمانی و همه‌ی دیگران ^{۱۱۱}توسط قانون ضد سوسیالیستی ^{۱۱۲}از همه‌ی سرزنش‌ها بجز پذیرفتن چنین برنامه‌ای معاف شده‌اند (و راهی برای دور زدن این وجود ندارد). تا زمانی که آن قانون اجرا می‌شد مسئله‌ی هر نوع تجدیدنظری نمی‌توانست مطرح باشد؛ به محض اینکه برداشته شد تجدیدنظر در دستور کار قرار گرفت. پس آنها چه چیز بیشتری می‌خواهند؟

همچنین ضروری است که آقایان بالاخره عادت دست نزدن به مقامات حزبی - خادمان شان - و چاپلوسی آنها را بمثابه بوروکراتهای خطاناپذیر کردن، بجای برخورد انتقادی به آنها، دور اندازند.

ارادتمند شما

ف. ا.

شما بدون شک شنیده‌اید که اولین بجای برادلاگ

برای نورث همپتون نامزد شده است ^{۱۱۳}. دعوت از

طرف شاخه‌های فدراسیون سوسیال-دمکرات ^{۱۱۴} در

محل و کارگران صنایع گازی انجام شد. او به آجار رفت

و اظهارات تندش با تحسین بسیاری همراه شد. او از

۱۰۰۰-۹۰۰ رأی اطمینان یافته بود. ولی او برای

هزینه‌های انتخاباتی پس انداز نداشت و هنگامی که از

جانب یک مأمور توری پرداخت هزینه‌ها به او پیشنهاد

شد، با عصبانیت ردش کرد. بنابراین او نامزد نشد، بلکه

از این به بعد بعنوان کاندیدای کارگری از نورث همپتون

نامزد خواهد شد.

نخستین انتشار به صورت کامل در

Aus der Frühzeit des Marxismus. Engels

Briefwechsel mit Kautsky, Prag, ۱۹۳۵

انتشار بر طبق متن اصلی

مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۴۹

توضیحات

[۱] به احتمال زیاد، این نامه در پاسخ به نامه‌های ۷

و ۲۵ نوامبر ۱۸۹۰ کائوتسکی نوشته شده. نامه ۷

نوامبر پیدا نشده است. نامه ۲۵ نوامبر به موضوع کمک

کائوتسکی برای کار جلد چهارم سرمایه می‌پرداخت.

[۲] اشاره است به نامه‌های ۶ و ۹ فوریه ۱۸۹۱ کائوتسکی که

او در آنها انگلس را از واکنش‌های محافل سوسیال - دمکرات

به انتشار «انتقاد از برنامه گوتا» در *Neue Zeit* و تلاش

طولانی در دست لیبکنخت بود که برآکه با قدری سختی توانست آن را پس بگیرد؛ لیبکنخت می‌خواست آن را کلاً برای خودش نگه دارد تا از آن برای نسخه‌ی نهایی برنامه استفاده کند. چگونگی آن احتیاجی به گفتن ندارد.

مقاله لافارگ ^{۱۱۵} را توسط پست سفارشی کتاب بصورت یک نسخه آماده نشر برای من بفرستید؛ من مشکلات جزئی را رفع خواهم کرد. همچنین مقاله او درباره‌ی پادفلسکی ^{۱۱۶} کاملاً خوب و بسیار مفید بود، با توجه به اینکه Vorwärts امور سیاسی فرانسه را به نحو بدی نمایش می‌دهد. در مجموع به نظر می‌رسد که ویلهلم ^{۱۱۷} در این زمینه شناسی ندارد. او همیشه جمهوری فرانسه را تا حد بالا بردن آن به عرش اعلامی ستاید در حالیکه گسد، مخبری که او خودش منصوب کرده، طرفدار از هم گسستن آن است ^{۱۱۸}.

اعلامیه رسمی گروه پارلمانی ^{۱۱۹}، با جلوداری شیپل، برای من امری کاملاً بی تفاوت است. اگر آنها بخواهند، من آماده‌ام تأیید کنم که عادت ندارم اجازه آنها را بخواهم. اینکه آیا آنها با انتشار موافقت خواهند کرد یا نه برای من یکسان است. غبطه حق شان برای تأیید نکردن این و آن را نیز نخواهم خورد. در نظر ندارم که پاسخ دهم، مگر آنکه امور طوری از کار درآیند که من را کاملاً مجبور به آن کار کنند. پس منتظر می‌مانیم و می‌بینیم.

درباره آن برای ببل نمی‌نویسم، زیرا نخست خودش باید به من اطلاع دهد که بالاخره به چه نظری نسبت به موضوع رسیده، دوم، هر قطعنامه‌ای به امضای همگان در گروه پارلمانی می‌رسد، چه به آن رأی داده باشند و چه نداده باشند. در ضمن، ببل به اشتباه فکر می‌کند که من به خودم اجازه می‌دهم درگیر جدالی زنده شوم. برای آن کار، آنها ابتدا مجبورند من را با دروغها و چیزهای دیگری تحریک کنند که نتوانم نادیده‌شان بگیرم. برعکس، من که گذشته از همه اینها هیچ دلیلی برای عصبانیت ندارم و فقط بسیار مشتاقم که آن پل - پل شناور، پل چوب بستی، آهنی، سنگی یا حتی پل طلایی - را از بین پرتگاه یا شکافی که ببل گمان کرد بزرگی آن را از دور دیده است بسازم، قطعاً با روحیه آشتی اشباع شده‌ام.

عجیب است! شیپل حالا درباره‌ی خیلی از لاسالی‌های قدیمی می‌نویسد که به لاسالیسم شان مفتخرند - با این حال زمانی که آنها اینجا بودند ^{۱۲۰}، همه متفق القول بودند که هیچ لاسالی‌ای در آلمان باقی نمانده! در واقع، به این دلیل بود که من بسیاری از ملاحظاتم را کنار گذاشتم. سپس ببل نیز با گفتن اینکه تعداد زیادی از بهترین رفقا احساس می‌کنند که به آنها جداً اهانت شده، با دیگران هم آهنگ می‌شود. اگر [چنین باشند ^{۱۲۱}]، آنها باید امور را طوری که واقعاً بودند برای من [توصیف می‌کردند. ^{۱۲۲}]

بیل و لیبکنخت برای جلوگیری از انتشارش مطلع کرد.

[۳] مقاله مورد بحث با عنوان 'Zur Kritik des sozialdemokratischen Programms' (Hamburger Echo، شماره ۳۳، ۸ فوریه ۱۸۹۱)، که بر اهمیت نامه‌های مارکس درباره برنامه تأکید می‌کرد، توسط انگلس، جهت حل مسئله برنامه جدید سوسیال-دمکراسی آلمان منتشر شد.

[۴] آوردن عبارت سیستم حقوق اکتسابی توسط انگلس اشاره‌ای است به اثری از لاسال با همین عنوان: *Das System der erworbenen Rech. Eine Versöhnung des positiven Rechts und der Rechtsphilosophie*. منتشره در دو بخش. لایپزیگ، ۱۸۶۱. جهت مشاهده یک ارزیابی از این اثر به صفحات ۳۱-۳۳۰ از جلد ۴۱ مجموعه آثار مارکس و انگلس مراجعه نمایید.

[۵] در ۶ فوریه ۱۸۹۱، روزنامه *Arbeiter-Zeitung* وین، شماره ۶، در ستون 'Deutschland' گزارش داد که یک سند دارای اهمیت تئوریک و عملی بسیار، انتقاد مارکس از برنامه پذیرفته شده توسط حزب آلمان در کنگره ۱۸۷۵ گوتا، توسط انگلس در آلمان منتشر شده است. نویسنده گزارش، آدولف براون، درباره خدمت ارائه شده توسط انگلس اشاره کرد: «زمان آن رسیده که بنیان‌های تئوریک حزبمان را با شفافیت کامل و بدون سازش فرموله کنیم، بنابراین کتاب حاضر حقیقتاً بسیار بهنگام چاپ شده است.»

[۶] ویراستاران نسخه اصلی این نامه را در اختیار ندارند.

[۷] این مقاله نوشته شده توسط پل لافارگ برای *Neue Zeit* در آن چاپ نشد. کائوتسکی در نامه ۶ فوریه خودش برای انگلس آن را در هم ریخته و حاوی اشتباهات جدی توصیف کرد و پرسید که باید با آن چه کند. این مقاله بعداً در *Revue socialiste, t. XVI*، شماره ۹۳، ۱۸۹۲، تحت عنوان '*La théorie de la valeur et de la plus-value de Marx et les économistes bourgeois*' منتشر شد. جهت مشاهده ارزیابی انگلس از آن مراجعه نمایید به صفحات ۱۴۰-۴۲ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس.

[۸] ژول گسد در «*Briefe aus Frankreich*» (فرانسه) که در *Vorwärts* شماره‌های ۲۳ و ۲۵ مورخ ۲۸ و ۳۰ ژانویه ۱۸۹۱ چاپ شد سیاست جمهوریخواهان بورژوازی معتدل («فرصت طلبان») به رهبری ژان آنتوان کنستانس، پیر موریس روفیه و دیگران را افشا کرد. او نشان داد که هدف آن فرونشاندن جنبش طبقه کارگر در کشور بود و جمهوری را در خطر قرار می‌داد.

[۹] در ۱۳ فوریه (*Vorwärts* ۱۸۹۱ شماره ۳۷) سرمقاله‌ای نوشته شده توسط ویلهلم لیبکنخت با عنوان '*Der Marx'sche Programm-Brief*' داشت که در آن گروه سوسیال - دمکرات رایشتاگ مخالفتش را با ارزیابی از برنامه گوتا و نقش لاسال در انتقاد مارکس بیان کرد.

[۱۰] اشاره است به اقامت آگوست بیل، ویلهلم لیبکنخت و پل سینگر در لندن، از ۲۷ نوامبر تا اوایل دسامبر ۱۸۹۰، بعنوان مهمانان انگلس به مناسبت تولد هفتاد سالگی اش (همچنین مراجعه نمایید به توضیح شماره ۹۰ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس).

[۱۱] **قانون ضد سوسیالیستی**، که به ابتکار دولت بیسمارک و با تصویب رایشتاگ در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۸ اجرا شد، علیه جنبش سوسیالیستی و جنبش طبقه کارگر جهت داده شده بود. حزب سوسیال - دمکرات آلمان عملاً به زیر زمین رانده شد. تمام سازمانهای حزب و سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر و مطبوعاتشان ممنوع شدند، نوشته‌های سوسیالیستی توقیف گشتند و سوسیال - دمکراتها هدف انتقام جویی قرار گرفتند. با این حال، حزب سوسیال - دمکرات با کمک فعالان مارکس و انگلس موفق شد بر هر دوی گرایشهای فرصت طلبانه (ادوارد برنشتین) و «فوق چپ» (ج. ماست و همکارانش) در صفوفش غلبه کند و توانست، توسط ترکیب کردن فعالیتهای زیر زمینی با استفاده مؤثر از امکانات قانونی، از دوره اجرای این قانون جهت تقویت و گسترش نفوذش در بین توده‌ها بهره برد. قانون ضد سوسیالیستی که در ۱۸۸۱، ۱۸۸۴، ۱۸۸۶ و ۱۸۸۸ تمدید شده بود در ۱ اکتبر ۱۸۹۰ لغو شد. جهت اطلاع از ارزیابی انگلس از آن به مقاله «بیسمارک و حزب کارگران آلمان» (صفحات ۹-۴۰۷ از جلد ۲۴ مجموعه آثار مارکس و انگلس) مراجعه نمایید.

[۱۲] **فدراسیون سوسیال دمکرات** در اوت ۱۸۸۴ تشکیل شد و مرکب از سوسیالیستهای انگلیسی با گرایشهای مختلف، عمدتاً روشنفکران، بود. برای مدتی طولانی رهبری فدراسیون در دست رفرمیستها به رهبری هیندمن، یک فرصت طلب سکتاریست، بود. مارکسیست‌های درون فدراسیون (النور مارکس - اولینگ، ادوارد اولینگ، تام مان و دیگران) در مخالفت با آنها جهت برقراری پیوندهای نزدیک تر با جنبش کارگری انقلابی کار کردند. در پاییز ۱۸۸۴ - به دنبال یک انشعاب و تأسیس یک سازمان مستقل با نام اتحادیه سوسیالیستی توسط جناح چپ (مراجعه نمایید به توضیح شماره ۴۹ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس) - نفوذ فرصت طلبان در فدراسیون افزایش یافت. با این حال، عناصر انقلابی بدون پیوند با رهبری فرصت طلب، تحت تأثیر توده‌ها، به شکل گیری در فدراسیون ادامه دادند.

زیرنویسها

{۱} P. Lafargue, "Der Schuß Padlewsky's", Die 91, I. Bd., Nr. 19/Neue Zeit, 9. Jg. 1890

(همچنین مراجعه نمایید به صفحات ۱۰۸ و ۱۲۳ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس)

{۲} ویلهلم لیبکنخت

{۳} در اینجا دستنوشته آسیب دیده.

{۴} انگلس در اینجا از عبارت لاتین *tutti quanti* استفاده کرده است.

{۵} مراجعه نمایید به صفحات ۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۳ و ۱۲۶-۲۷ از جلد ۴۹ مجموعه آثار مارکس و انگلس.

-ترجمه جواد راستی‌پور

-انتشار بدون مقابله و تغییر ۶/۷/۲۰۲۲

دانلود کنید:

